

کمونیستهای در عرصه ی بین المللی!

بورژوا - لیبرالهای جدید چه می خواهند؟

از نامه های رسیده

پاسخ های در خود تأمل به پرسش های حائز اهمیت

ترس رژیم از حضور یقه آبی ها در جنبش!

نقش جنبشهای توده ای و نقش تشکیلات!

انتخابات دهمین دوره ی ریاست جمهوری در ایران فرصتی فراهم کرد تا مردم در کسوتی میلیونی علیه نظام جمهوری اسلامی دست به تعرض بزنند، دیکتاتوری نظام را زیر ضربه بگیرند، فریاد آزادی و رهایی از زیر یوغ حاکمیت دین بردولت را سر دهند، و با قهرمانی های خود ستون پایه های اصلی رژیم جمهوری اسلامی و از جمله ولایت فقیه را به لرزه در آورند. در زمانی کوتاه میلیونها انسان به دخالت جدی در سیاست پرداختند و رشد سریع فکری را در اقصای عقب افتاده مردم باعث شدند.

جنبشهای توده ای در چنین ابعادی همانند آذر خشی هستند که در آسمان مبارزات طبقاتی جامعه در موقعیتی مناسب برای بقیه در صفحه هفتم

ترس این نخبه گان رژیم بی هو ده نیست. به نمونه هایی در وخامت اوضاع اقتصادی و وضعیت کاری و معیشتی اسفناک کارگران به مثابه "مشت نمونه ی خروار" توجه کنیم که آتش زیر خاکستر می باشند:

در سایت الف هشدار داده می شود که "در ۵۰۰ کارخانه، ۲۰۰ هزار کارگر از ۳ تا ۵۰ ماه حقوق دریافت نکرده اند. در سال گذشته ۶۰۰ کارخانه تعطیل شدند. به دلیل واردات یک میلیون تن شکر در سال گذشته، ۵۰٪ واحدهای تولیدی شکر در مدار زیان دهی قرار گرفته اند و در بقیه کارخانه ها هم تولید عملاً متوقف شده است. ۶۰٪ تولید کننده گان لوازم خانگی نیز غیر فعال شده است. ساخت و ساز حداقل در تهران ۶۰٪

بقیه در صفحه دوم

پس از فرونشستن موج جنبش اعتراضی علیه انتخابات و علیه جمهوری اسلامی و بی اعتبار شدن هر چه بیشتر این رژیم در انظار مردم و حتا در میان طرف داران خود، نخبه گان اصول گرای رژیم در اوج بی حیثیتی آن و در شرایطی که تزلزل سراپای رژیم را در بر گرفته است، هشدار می دهند که به خواست کارگران برسید وگرنه دچار اعتراضات سراسری آنان خواهید شد (محسن مهدیان - سایت الف - ۳۱ مرداد ۱۳۸۸)

علی مطهری نماینده ی اصول گرای مجلس نیز ترس سردمداران رژیم را این گونه بر زبان می راند: "الآن مسئله و مشکل ما اختلاف جناحها نیست. الآن مشکل همه ی ما احساس خطر برای بقای کل حکومت جمهوری اسلامی است!"

سیاست و تاکتیک حیات حزب است!

سیاستها و تاکتیکهای درست، به معضل مهمی در جنبش کمونیستی و کارگری ایران تبدیل شده است. در زیر به بررسی برخی از نارسائیهای موجود می پردازیم:

سنگ بزرگ برداشتن علامت نزدن است!

هستند بسیاری از تشکلهای و افرادی که بدون در نظر گرفتن وضعیت مشخص و صف آرانیهای طبقاتی و آماده گی طبقات تحت استثمار و ستم گرفتار لفاظیهای چپ بدون پشتوانه هستند. گویی سیاست و تاکتیک

بقیه در صفحه سوم

در جنبش کمونیستی ایران به دلیل پراکنده بودن کمونیستها در تشکلهای مختلف و پخش ارزیابیها و نظرات بعضاً متفاوت و یا متضاد آنها در مورد مسائل مبارزات طبقاتی جاری، نظرات درست کمونیستی در لابلای انواع نظرات یک جانبه چپ و راست جلوه ای نیافته و به نیروی مادی در دست توده های کارگر و زحمت کش برای تغییر جهان سرمایه داری به غایت ناعادلانه تبدیل نمی شود. آن چه که در جنبش کمونیستی و کارگری حرف اول را می زند، تشننت نظری و پراکنده گی سازمانی است. نتیجه آن که به کار بستن دقیق کمونیسم علمی در مبارزات مشخص طبقاتی و رسیدن به

سرتاسر حاکمیت ۳۱ ساله ی رژیم سفاک جمهوری اسلامی ایران ملو از جنایات بی شمار علیه بشر و پایمال کردن ابتدائی ترین حقوق انسانها بوده است. در این مدت کوتاه دهها هزار زندانی سیاسی و شاید بیشتر از آنها، زندانیان عادی یا در زیر شکنجه های وحشیانه از پای درآمدند و یا به جوخه های اعدام و سنگ ساردر خیابانها و در میدانهای تیرباران سپرده شده اند که آخرین پرده ی این قساوتهای ضد انسانی را باردیگر امسال پس از انتخابات دهمین دوره ی ریاست جمهوری در خیابانها و زندانهای

بقیه در صفحه هشتم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



ترس رژیم - بقیه از صفحه اول

کاهش یافته است و در حال حاضر ۵۶ هزار میلیارد تومان بدهی بانکی وجود دارد..."

ویا "شرکتهای بزرگی نظیر شرکت ایران خودرو که در ۴۵ سال اخیر پیوسته سودهای داشته است، امسال با زیان ۱۲۳ میلیاردتومانی روبه رفته است" (بی بی سی - ۳۰ اوت ۲۰۰۹)

"۶۰۰ کارخانه لبنیاتی کشور با ظرفیتی کمتر از ۵۰٪ خود کار می کنند و این وضعیت در مورد صنایع واگن سازی، فولاد، کشتی سازی و تولید تایرنیز صادق است. ۵۰۰ هزار تن فرآورده های فولادکشور در انبارها انباشت شده است چون که دولت در سال ۸۷ بیش از ۸ میلیون تن فولاد وارد کشور کرد. در حالی که بخش خصوصی قادر به تولید ۱۱ میلیون تن فولاد در سال است". (رئیس اتاق بازرگانی ایران در گفت و گو با اینلنا)

استخدام کارگران به صورتی یک ماهه و پیمانی دارد به روشی جاری در برخورد کارفرمایان به کارگران تبدیل می شود که از ثمرات دستبرد به قانون نیم بند کار توسط دولت نهم جناب احمدی نژاد بود.

تبدیل کارخانه ی لوازم خانه گی با ۴۵۰ کارگر به تالار عروسی در خیابان نیروی هوایی تهران یکی دیگر از هنرهای خصوصی سازی و اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی است که بدون کوچک ترین مشکل و صرفا برای این که صاحب کارخانه بتواند با فروش کارخانه پول به جیب بزند، به تعطیلی کشانده شده، همانند کاری که در صدها کارخانه ی دیگر صورت داده شده و می شود!

درگیر و دار این وضعیت اسف انگیز برای دهها میلیون کارگر و خانواده شان، فشار بر رهبران سندیکاهای کارگری افزوده شده و از جمله منصور اسالو که اکنون یک سال است که در زندان رجائی شهر و در بند مجرمان عادی زندانی است در پی حمله ی ماموران زندان و ضرب و شتم هم سلولیهایش دچار ناراحتی قلبی شده و به اوجازه ی مرخصی و معالجه داده نمی شود. هم چنین سرتیپ پاسدار طلالی به دستور سعید مرتضوی معروف ترین قاضی بی وجدان و لومپن نظام ولایت فقیه که جای گاه لاجوردی جلاد را پر کرده است، دستور دستگیری اعضای سندیکاهای کارگری را دریافت داشته و رژیم "ضدامپریالیست"

نوع ایرانی! برای "مبارزه با امپریالیستها"، مبارزترین ضدامپریالیستها یعنی کارگران را سرکوب می کند و می خواهد با این قلدرنمائی و جنایت در حق کارگران، به جنگ آسیاب بادی برود!!

در چنین وضعی، خطرگرسنه گی و فقر و فاقه چنان کارگران ایران و خانواده های آنان را تهدید می کند که روزی نیست که اعتصاب و اعتراضی در کارخانه ای صورت نگیرد. این اعتصابات و اعتراضات نیز عمده تا در مورد عدم دریافت مزدهای معوقه است، که اکنون به روشی معمولی در نپرداختن به موقع مزد کارگران در نظام جمهوری اسلامی تبدیل شده و اگر در عصر برده داری به برده ها نان بخور و نمیری می دادند و ازگرده شان کار می کشیدند، امروز همین قرص نان خشک را نیز صاحب کاران قطع کرده و کارگران را وادار می کنند تا به طور مجانی برای آنان کار کنند!! چنین است دوست داشتن کارگران که خمینی سردسته ی غارت گران جمهوری اسلامی ۳۰ سال پیش حيله گرایانه گفت: "من کارگران را دوست دارم. خداهم کارگراست!" و امروز تداوم دهنده گان رژیم جمهوری مکر و حيله ی اسلامی، با عدم پرداخت مزد کارگران، نشان می دهند که خداوندان استثمار افسارگسیخته ی روی زمین، به خداوند آسمانی که ظاهر معتقدند "قاسی الاجبارین" است هم رحم نمی کنند!!

اما جنبش کارگری در مقابله با این تجاوزات آشکار به حقوق ابتدائی اش ساکت ننشسته و پس از پایان خیمه شب بازی انتخاباتی و جنبش اعتراضی مردم علیه رژیم، مجددا سربرافراشته است: اعتصاب در شرکت واگن سازی پارس اراک از روز سه شنبه ۳ شهریور برای گرفتن مزدهای معوقه به راه افتاد؛ تجمع اعتراضی کارگران کارخانه چینی سازی البرز که ۴ تا ۵ ماه است مزد نگرفته اند، شروع شده است. اعتراض کارکنان زن کارخانه تُن ماهی بندرجاسک برای عدم دریافت مزدهای معوقه، اجتماع کارگران ریسنده گی پرریس سندانج در برابر استانداری و دهها اعتصاب دیگر نشان از تداوم مبارزه ی پی گیر طبقه کارگر علیه نظام می باشد.

به طور کلی و بنابر یک ارزیابی هر ۵ روز یک تجمع اعتراضی کارگری صورت می گیرد و با توجه به بی کارسازی های گسترده ای که در پیش رو است باید در انتظار بود که یقه آبی ها در هیبتی گسترده تر به پا خیزند و صدای اعتراض خود را علیه رژیم

ضدکارگر جمهوری اسلامی رساتر نمایند. انعکاس مبارزات کارگران و زحمت کشان در درون هیئت حاکمه به تشدید تضادهای آنان میدان داده است:

به دنبال بستن دفترهای پی گیری بازداشت شده گان ستاد موسوی و کروی، دستگیری دکتر علی بهشتی از دفتر موسوی و مرتضا الویری از دفتر کروی، بدون ارائه ی حکم بازداشت و ضبط اموال بدون هیچ توضیحی و مهر و موم کردن این دفاتر که باعث اعتراض حسین هاشمیان رئیس فراکسیون خط امام مجلس شد و خواستار تحت تعقیب قرار گرفتن محمدعلی جعفری فرمانده سپاه پاسداران گردید، استعفای کاظم جلالی سخنگوی کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی و رئیس کمیته ویژه مجلس برای پیگیری وضعیت بازداشت شده گان به خاطر عدم هم کاری نیروهای مسلح رژیم با وی در پیشبرد این وظیفه، تصمیم احمدی نژاد و جناحی از سپاه پاسداران موافق وی به پایان دادن به عرض اندام جناح "اصلاح طلب" که تا حد شکایت احمدی نژاد از آیت الله صانعی به خاطر سخنان "توهین آمیزش به احمدی نژاد" و خطر دستگیری کروی پیش رفته، همه و همه دال بر این است که تضادهای درون جناحهای هیئت حاکمه رو به شدت یابی بیشتر گذاشته است. هشدار خامنه ای در نماز جمعه ۲۰ شهریور در مورد این که در برگزاری روز جهانی قدس در جمعه ۲۷ شهریور نباید "ایجاد تفرقه" نمود و اعلام شرکت خاتمی، موسوی و کروی در این تظاهرات و بالاخره شرکت خاتمی و موسوی در آن، مقابله جناحین نسبت به یک دیگر حادث شده و تهدید و حمله به آنها از جانب رهبران نظامی و لباس شخصیها، همه و همه نشان می دهد که تضادهای درون رژیم تداوم یافته و با وجود تشکیل کابینه دوم احمدی نژاد و با توجه به مقاومتی در مجلس در دادن رای اعتماد به وزیران معرفی شده از جانب احمدی نژاد، رژیم متفوق تر از آن است که ادعای یک دست شدن داشته باشد!!

لذا لزوم ورود هر چه پُرصلابت تر طبقه ی کارگر به میدان مبارزه جهت هدایت جنبش اعتراضی مردم علیه رژیم و سرنگونی آن، این روزها هر چه بیشتر احساس می شود. چراکه هواداران گرایش به غرب و اسرائیل که فرصت نفوذ در جنبشهای ضد رژیمی یافته اند در تظاهرات روز قدس، ماهیت ارتجاعی خود را در لافاه ی ناسیونالیسم بار دیگر برملا نمودند و نشان دادند که در مقایسه

برای انقلاب کردن به حزبی انقلابی نیاز هست!



با شعار "نه شرقی، نه غربی" دوران انقلاب بهمین، به موضعی عقب مانده تر گرایش یافته و به شعار "نه شرقی" متوسل شده اند که بیانی است از سرنوشت محتوم بورژوازیهای عصر نئولیبرالیسم که جز وابسته گی به انحصارات مالی جهانی و امپریالیسم، چاره ی دیگری ندارند.

قدر مسلم این است که چنان چه خطری از جانب خارج موقعیت نظام را تهدید نکند، جناح حاکم و مشخصا سرکرده گان سپاه پاسداران فشار خود را بر روی جناح معروف به "جنبش راه سبز" جهت وادار نمودن آنان به سکوت ادامه خواهند داد. غرو لند های خامنه ای نیز در مورد پائین آوردن شدت یابی تضاد طرفین دعوا کاملا حساب شده و به مثال بازی کردن نقش دوگانه ای است که به عهده گرفته است. از یک سو نقش پلیس خوب را بازی کرده و دعوت به آشتی طرفین می کند و از سوی دیگر به دلیل این که در چنگال سپاه پاسداران گیر کرده است در کل ترجیح می دهد به نقش پلیس بد ها دامن زده و رقیب اش را از صحنه به کنار بزند.

بدین ترتیب و با توجه به تنگناهای رژیم، زمینه برای رشد جنبشهای توده ای ضد کلیت رژیم و مشخصا رشد جنبش کارگری مساعدتر شده است و اهرم فشارهای سبوعانه و سرکوب گرایانه ی رژیم دیگر قادر نیست جلو سیل خروشان اعتراضات توده ای را بگیرد.

اما هرگز نباید این درس تاریخی را از نظر دور برداریم که در شرایط عدم آماده گی سازمانی طبقه کارگر برای فرار گرفتن در راس جنبش ضد رژیمی و مبارزه جهت کسب قدرت و استقرار سوسیالیسم، این احتمال را که بار دیگر بر سر توده های انقلابی کلاه برود و این الوقیتهای رفرمیست و عناصر پوشیده و یا آشکار وابسته به امپریالیستها به قدرت برسند، نباید نادیده گرفت.



سیاست و. بقیه از صفحه اول

مبارزاتی طبقه کارگر با غلظت حرفه ای چپ روانه معادل بوده و واقعیت می یابد. کمونیسم عالی ترین اجتماع پیشرو انسانی است و تبلیغ آن ضروری. اما اگر کسانی باشند که مدعی شوند همین امروز می توان مناسبات کمونیستی را در جهان برپاداشت،

حرف مفتی می زنند. چرا که بدون فراهم آوردن شرایط مادی و ذهنی گذار به کمونیسم، این ادعا به حقیقت نمی تواند پیوندد. حرفی و نظریه ای است مجرد و درخود.

اگر کسانی مدعی باشند که همین امروز می توان سوسیالیسم را که فاز اول کمونیسم است در ایران متحقق ساخت، باز هم حرف مفتی زده اند. استقرار سوسیالیسم در ایران ملزوماتی را لازم دارد که بدون فراهم ساختن آنها تحقق سوسیالیسم فقط در اذهان ما می تواند به صورت دیدگاهی استراتژیک جای بگیرد که اساسی ترین آن تشکیل یابی طبقه کارگر در حزب سیاسی پیشرو خود - حزب واحد کمونیست - و سازمان یابی آن در تشکلهای توده ای خویش است.

اگر کسانی پرچم لغو کارمزدی را از همین امروز بلند کنند و مدعی تحقق آن از همین امروز هستند و یا پیشروان طبقه کارگر را از ایجاد ستاد رهبری کننده ی واحد پیشرو طبقه منع کرده و بخواهند کارگران خود متشکل شوند و امر خود را از طریق شوراهای شان به دست بگیرند، آرزوهای زیبا و غیر عملی را در دستور روز خود قرار داده اند و به پراتیک مشخص طبقه کارگر در کسب قدرت سیاسی پشت کرده اند.

اگر کسانی و یا تشکلهائی ایجاد شوراهای سرخها و ضرورت نقشه عمل برای آنها را پیش می کشند (آذرماجدی - یک دنیای بهتر - شماره ۱۱۳) که کاریکاتوری است از شوراهای کارگری که محصول دوران اعتلای جنبش کارگری و وجود رهبری حزب بالتوریت کمونیستی است، در جمع "کمونیستها، افرادچپ و انسانهای آزادی خواه" در شوراها خلاصه می کنند و یا دفتر سیاسی حزب اتحاد کمونیسم کارگری در "مصوبه زنده باد شوراهای" پیشنهاد "ارگانهای اعمال اراده توده ای را همه جا برپا کنید!" پیش می کشد، بایک تیر می خواهد دوشان بزند که ممکن نیست. سابقه ی نظریه ایجاد شوراهای هم پس از شکست شوراهای کارگری و کارمندی ایجاد شده در اوایل انقلاب ۵۷، به بیش از ربع قرن و توسط شبه تروتسکیستها در ایران می رسد، که پس از تجزیه ی "حزب کمونیست ایران" به تشکلهای مختلف، جمله گی ساختن شوراهای به مثابه ارگانهای اعمال اراده ی توده ای را مسئله مرکزی روز خود در متشکل نمودن کارگران مطرح نمودند و تا کنون هم قادر به عملی ساختن این نظر نشده اند، اما کماکان فارغ از زمان و مکان روی این نظریه پافشاری می کنند. ولی

اکنون تشکلی از میان آنان بیشتر متمایل به ایجاد ائتلاف بین کمونیستها و افرادچپ و آزادیخواه شده و نام «شوراهای سرخها» را به این گونه تشکلهای می دهد، که این نیز راه به جای دوری نخواهد برد، چرا که بر پایه زمینه ای ذهنی و مادی و آماده سازی طبقه کارگر به ایجاد شوراهای بناننده و ائتلافی خواهد بود نظیر برخی از این گونه تشکلهای که در ایران و خارج کشور بین نیروهای سیاسی چپ به وجود آمده اند، و حتا قادر به «اعمال اراده ی نخبه گان» نیز نشده اند - تشکلهائی از نوع اتحاد عمل سیاسی بین چندین تشکل چپ که تاکنون شاهد تولد و مرگ آنها بوده ایم! - چرا که کمونیستها با هم ائتلاف نمی کنند. کمونیستها با هم وحدت می کنند و در حزب کمونیست واحد به مثابه ستاد رهبری کننده ی پرولتاریا گرد می آیند که وظایفی به مراتب مهمتر از شوراهای کارگری بر عهده دارد و این فعلا مورد نظر آذرماجدی و رفقایش نیست. به علاوه کمونیستها بادیگر نیروهای غیر کمونیست، در مبارزات جاری و برای اهداف معینی می توانند ائتلاف و هم کاری داشته باشند که ضمن این که این گونه وحدت عملها که جنبه ی تاکتیکی دارند می توانند مفید باشند ولی ربطی به شوراهای کارگری که اعمال قدرت دوگانه در جامعه هستند و در شرایط به وجود آمدن توازن قوا بین انقلاب و ضدانقلاب پا به عرصه ی وجود می گذارند، ندارند.

این نمونه ها و دهها نمونه از این قبیل نشان می دهند که این مدعیان کمونیست قادر به تشخیص درست اوضاع و طرح مسائل سیاسی و تشکیلاتی در جای گاه خود نبوده و سیاستها و تاکتیکیهای رایج می کشند که جنبه ی عملی بلاواسطه برای کارگران ندارند. آیا درک این نکته مشکل است که در شرایطی که دیکتاتوری عربیان حکومت جمهوری اسلامی ایران حتا از تشکیل سندیکاها ی کارگری با قسوتی تمام جلوگیری می کند، خواست تشکیل سازمانهای توده ای واقعا فعال کارگری در قالب شورا امری بسیار نادر می تواند باشد و با سرکوب به مراتب بیشتری از سرکوب اتحادیه های کارگری روبه رو می شود؟ آیا این سیاست مانع از آن نمی شود که کارگرانی که قصد تشکیل سندیکا برای دفاع از حقوق پامال شده ی خویش دارند، باتوجه به این که شورا تشکلی پیشروتر از سندیکا است دچار تزلزل شده و از این جامانده و از آن جا رانده شوند؟ این تشکلهای چپ که ظاهرا مایل هستند کارگران بتوانند

سیاست و تاکتیک حیات حزب است



بورژوازی که به گذراندن مصوبه های ضد مردمی می پردازد، افشای این مصوبه ها و نشان دادن این امر به مردم که چه گونه از رای آنها علیه خود مردم در پارلمانها سوء استفاده می شود، و هم چنین طرح کمونیستها در برابر آلترناتیو بورژوازی، ضرورتی است اجتناب ناپذیر برای آگاه کردن طبقه کارگر و توده های زحمت کش و ارتقاء درک آنها جهت مبارزه برای براندازی نظام پارلمانتاریستی و گذار به نظام شورائی و نفی "دولت قانونی" منتخب این پارلمانها! بنابراین امتناع از مبارزه پارلمانی در صورت فراهم بودن شرایط، یک چپ روی کودکانه و خشک مغزی بی مصرفی است که هیچ رابطه ای با کمونیسم ندارد.

مازوجهی چنین وانمود می کند که سازمان یاحزبی که بتواند در انتخابات شرکت کند، موضع تحریم را پس می گیرد، و به نوعی زیرلی می خواهد بگوید که تحریم اساس کار کمونیستها در برخورد به انتخابات نوع پارلمانی است؟ درکجای کمونیسم علمی چنین آموزشی هست که چون پارلمانهای بورژوائی نهادهائی ارتجاعی هستند و انتخابات آزاد زیر هدایت نظام سرمایه داری ممکن نیست، پس باید آنها را پیوسته تحریم و طرد کرد و استراتژی نفی پارلمان را به تاکتیک نفی پارلمان هم سرایت داد؟ آیا بین شرکت در انتخابات پارلمانی و نفی نظام سرمایه داری مغایرت وجود دارد؟ می توان در پارلمان شرکت کرد و به سازش با رژیم پرداخت (نظیر ایورتونیستها و رفرمیستها) و یا برعکس در پارلمان شرکت کرد تا با رژیم در جایگاه مهمی مبارزه کرد (نظیر بلشویکها). انتخابات آزاد مسلما در زیر حاکمیت بورژوازی امکان ناپذیر است. ولی چرا باید به این بهانه این سنگر را به تمامی تسلیم بورژوازی نمود؟ مگر بلشویکها در دوما تزاری شرکت نکردند؟ آیا این امر باعث به رسمیت شناختن تزاریسم توسط آنهاست؟ در این جا یک بار دیگر با سفید یا سیاه بودن رنگهای مبارزه طبقاتی روبه رومی شویم که تنوع رنگها را به خاطر چپ روی نادیده می گیرد! آیا کارگران به صرف این که استثماری شوند و با اعتصاب بر سر خواستههای مشخص هم قادر نیستند حقوق پای مال شده ی خویش را به دست آورند، باید از اعتصاب کردن امتناع ورزیده و تنها برای سرنگونی نظام استثماری سرمایه داری مبارزه کنند و هر مبارزه ی مشخص آنها بی خود است؟

و یا در همین شماره جهان امروز

عطا خلقی طی مقاله ای به نام "نامه" ◀

باشکل دیگر تعویض کرد و تاکتیک خود را با هر تغییر و تبدیلی از این نوع که طبقه ما و یا مساعی ما موجب آن نبوده است، دمساز نمود. " (لنین - بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم - آثار منتخب دریک جلد - ص ۷۶۶)

استفاده از تضادها ولو بطور موقت محدود و مشروط :

هنر تشکل واقعا کمونیستی در آن است که بتواند با تحلیل دقیق از تضادها و تعیین تضادهای اساسی از غیر اساسی، تاکتیک مشخصی را در پیشبرد جنبش کارگری و توده ای به سوی آگاهی، تشکل و خیزش بیشتر در کسب قدرت حاکمه اتخاذ نماید. در این زمینه نیز می توان برخی نمونه ها را یادآوری کرد که نشان از دید و درک غلط طراحان از این مسئله دارد.

صلاح مازوجهی در مصاحبه با مجله آرش در مورد موضع کمونیستها در قبال انتخابات می گوید: "سازمان یاحزبی که انتخابات را تحریم می کند ناگفته پیش شرطهائی راجلویای جمهوری اسلامی می گذارد که اگر جمهوری اسلامی به آن شرایط تن دهد لابد آن سازمان یا حزب موضع تحریم را پس می گیرد. در صورتی که برای ما پیش شرط یک انتخابات واقعا آزاد سرنگونی جمهوری اسلامی است... با این همه در تبلیغ این مسئله مته به خشخاش نزدیک چون می دانیم بخشی از نیروهای چپ که موضع تحریم دارند توهمی نسبت به کلیت این رژیم ندارند (جهان امروز - شماره ۲۳۲)".

ما اتفاقا از رفیق مازوجهی درخواست می کنیم که "مته روی خشخاش گذاشته و سیاست "نه سیخ بسوزد و نه کباب" را کنار بگذارد و از این شاخه به آن شاخه نپرد. تحریم یا عدم تحریم انتخابات، ربطی به "انتخابات واقعا آزاد" ندارند! در مبارزه طبقاتی جاری جائی برای تعارف این چنانی وجود ندارد. باید صریحا گفت که آیا با شرکت در پارلمانهای بورژوائی در صورت وجود امکان دادن کاندیدا - و نه امکان انتخابات واقعا آزاد - از جانب کارگران و زحمت کشان و کمونیستها موافق هستید یا نه؟

شرکت در پارلمانهای بورژوائی در صورتی که شرایط نامزد شدن برای کمونیستها و چپها وجود داشته باشد، امری لازم است. زیرا که پارلمان به مثابه یک سنگر مبارزاتی است که ارتجاع سرمایه آن را می خواهد به تمامی در اختیار خود بگیرد و خواستههایش را از طریق تصویب پارلمان قانونی جلوه دهد. در مقابل

◀ «ارگانهای اراده ی توده ای» خود را به وجود آورند، به پراتیک مشخص کارگران در امر ایجاد تشکلهای سندیکائی مستقل خود بی توجه مانده و بعضا به دشمنی با آنها نیز پرداخته اند و فقط پافشاری کارگران در ایجاد سندیکاها بود که باعث شد تا این نیروهای سیاسی چپ وجود آنها را خجولانه به رسمیت بشناسند! اینان حنا در مورد نیروهای سیاسی چپ دچار توهم هستند. زیرا این نیروها از یک سو همه خود را «کمونیست دواتشه» می پندارند و «حزب کمونیست» و یا سازمان سیاسی خود را ایجاد کرده اند و امری به نام وحدت کمونیستها در حزب واحد را در دستور ندارند، ولی از سوی دیگر چون در عمل دچار مشکل می شوند، ایده نولوژی «من بهترین» و فرقه گرایی خرده بورژوائی وارد عمل شده و از ایجاد وحدت عمل و کارجبهه ای کمونیستها دم برمی آورند که ناشدنی است!

کمونیسم علمی در زمینه ی مسایل سیاسی روز و تاکتیک کمونیستی آموزش بس عمیقی دارد که نشان می دهد کمونیستها با وحدت اراده و عمل باید در مبارزات طبقاتی شرکت کرده و آماده ایجاد تغییر در تاکتیکهای خود را داشته باشند :

"کمونیستها باید تمام مساعی خود را به کار برند تا جنبش کارگری و تکامل اجتماعی به طور اعم را از سراسر ترین و سریع ترین راه به سوی پیروزی جهانی حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا هدایت نمایند. این ، حقیقت بی چون و چرائی است. ولی کافی است گام کوچکی - و ظاهرا هم در همان جهت - فراتر برداشته شود تا حقیقت مزبور به اشتباه بدل گردد. کافی است مثل کمونیستهای چپ آلمان و انگلستان، گفته شود که مافقط راه سراسر است را قبول داریم و مانور کردن و سازشکاری و مصالحه را ماذون نمی شماریم تا اشتباهی حاصل آید که قادر باشد جدی ترین زیان را به کمونیسم وارد سازد و هم اکنون تا اندازه ای وارد ساخته و می سازد. آئین پرستی خشک مغزانه راست فقط در قبول شکلهای کهنه معینی لجاج می ورزید و چون مضمون نوین را ندید به کلی ورشکست گردید. آئین پرستی خشک مغزانه چپ در نفی بی چون و چرائی شکلهای کهنه معینی لجاج می ورزد و نمی بیند که مضمون نوین از خلال انواع و اقسام شکلهای برای خود راه باز می کند و لذا وظیفه ی ما کمونیستها این است که بر تمام شکلهای مسلط شویم و بیاموزیم که چگونه باید با حداکثر سرعت یک شکل را با شکل دیگر تکمیل نمود، یک شکل را



به خصوص در خارج از کشور ابتکار عمل در مخالفت با جناح حاکم در ایران به دست نیروهای بورژوائی اعم از طرف داران جنبش سبز و سلطنت افتاد که در هماهنگی با نیروهای بورژوا - لیبرال خارجی به سود جناح شکست خورده ی بورژوازی اسلامی تظاهرات راه بیاندازند؟! این نیروهای چپ، فراموش کردند که طبقه کارگر ایران به مثابه استوارترین مدافع دموکراسی پی گیر نفع و وظیفه در مخالفت با استبداد مذهبی حاکم دارد. این حضرات و تشکلهای، به طور کودکانه ای مبارزه در راه دموکراسی را از وظایف خود به کنار گذاشتند.

لنین - گرچه در رابطه با مسائل بین المللی - جمع بندی جالب و همه جانبه ای را مطرح می کند اما در مقیاس کوچک و محدود تر باید در رابطه با حل تضادهای درونی یک کشور بین انقلاب و ضدانقلاب از آنها به درستی استفاده نمود:

جنگ در راه سرنگونی بورژوازی بین المللی، جنگی که صدبار دشوارتر، طولانی تر و بغرنج تر از سرسخت ترین جنگهای معمولی بین دولتها است - و در عین حال از همان پیش امتناع ورزیدن از مانور و استفاده از تضاد منافع (ولو تضاد موقتی) بین دشمنان و از سازشکاری و مصالحه با متفقین ممکنه (ولو موقتی، ناپایدار، متزلزل و مشروط)، مگر این موضوع بی اندازه مضحک نیست؟ آیا این شبیه نیست به این که ما به هنگام صعود از کوه دشواری که تاکنون اکتشاف نشده و پای کسی به آن جا نرسیده است از پیش امتناع ورزیم از این که گاهی با پیچ و خم بالا برویم، گاه به عقب بازگردیم و از سمت انتخاب شده صرف نظر کنیم و سمتهای گوناگونی را آزمایش کنیم؟ (همان جا - ص ۷۵۳)

عدم تفکیک تضادها :

دستگیری تعدادی از مقامات مسئول "اصلاح طلب" و گرفتن اقرار از آنها در زیر شکنجه و تشکیل دادگاه "برای نشان دادن وابسته گی اینان به امپریالیستها"، بار دیگر فرصتی به تریبونهای تبلیغاتی امپریالیستی نظیر بی بی سی داد تا این دادگاه ها را با دادگاههای برخی از سران حزب کمونیست شوروی در سالهای قبل از شروع جنگ جهانی دوم مقایسه کنند و به تبلیغات ضد کمونیستی دامن بزنند و با سیاه کردن وجهه شوروی و قریبه سازی زیرکانه ای، مناسبت و روابط کم و بیش حسنه رژیم حاکم ایران با روسیه در شرایط کنونی را با

بالاخره اگر عطاخالی مدافع جان باخته گان و خانواده های آنها هست - که امیدواریم چنین باشد - باید تشخیص دهد که در شرایط کنونی و در این ارتباط مشخص مقصر اصلی کیست و چه گونه باید علیه او - ولو با استفاده از کروی ها و به طور موقت - مبارزه کرد.

می بینیم که باز هم خشک مغزی چپ مانع از آن می شود که با مهارت از هر شکاف و ترکی که در سطح حاکمان به وجود آمده به درستی استفاده شود و با تمایز گذاری بین جناحهای ضدانقلاب، به نفع انقلاب سود برده شود. مگر نه این است که دولتیان در ابتدا مدعی شدند که تنها ۱۷ نفر در جریانات اخیر کشته شده اند که ۷ نفر آنها هم از اعضای بسیج بودند. مگر از جمله افشاگرهای جناح مقابل باعث نشد که آنها به وجود اردوگاه مرگ کهریزک اقرار کنند و حتا دستور بسته شدن آن را بدهند؟ مگر بردن افرادی از شکنجه شده ها و مورد تجاوز قرار گرفته ها به کمیسیون تحقیق و بررسی مجلس توسط کروی ها، باعث نشد تا اقرار کنند که برخی تجاوزها صورت گرفته است و برای پوشاندن خود، آنها را به ماموران نفوذی جناح رقیب نسبت دادند؟

ملاحظه می شود که دوجناح رقیب در هیئت حاکمه در دفاع از منافع خود ماهرانه تر از عطا خلقی رفتار می کنند و به دنبال فوق تاکتیکهای منزله و خالص نیستند، بلکه به نسبت اوضاع می کوشند تا حداکثر استفاده را از هر تضاد و یا حرکتی اجتماعی به سود خود بکنند. در حالی که کمونیستها و چپها اکثرا در فکر اتخاذ تاکتیک درست و همه جانبه نبوده و به صورتی مکتبی نظرات استراتژیک خود را در مورد ماهیت جناحهای حاکم پیش می نهند تا مبادا دچار "غزش" شوند! و در این میان از شرایط موجود به نفع استثمار شده ها و ستم دیده ها به درستی نمی توانند بهره برداری کنند. آیا با چنین دیدگاهی می توان به طور موثر جنگ طبقاتی را پیش برد؟

در جریان بروز جنبش اعتراضی در فرصت به دست آمده ناشی از انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری در ایران، شاهد بودیم که میلیونها نفر به خیابانها ریختند و صدای اعتراض آنها علیه نظام هر روز بیشتر شنیده شد. در جریان این روی داد چه در داخل و چه در خارج از کشور (از برخی افراد و بعضی تشکلهای سیاسی گرفته تا کمیته های دفاع از کارگران ایران در خارج از کشور)، تحت بهانه ی دفاع از طبقه ی کارگر و امتناع از شرکت در جنبش توده ای به دلیل این که رهبری آن در دست "اصلاح طلبان" بود، از شرکت در این اعتراضات خود داری کردند و حتا بعضا این کمیته ها از هم پاشیده شدند با چنین موضعی

کروی، واکنشها، تعمیق بحران حکومتی!" می نویسد: "در رابطه با پرده دری های کروی از جنایات رژیم، اولین سوآلی که به ذهن هر کسی که این افشاگری را شنیده و می شنود می رسد این است که بگوئید گیریم شما خود که همواره یکی از سردمداران این حکومت بوده اید هیچ دخالت مستقیم و غیر مستقیمی در اعمال این جنایات نداشته اید، اما چرا این همه سال شاهد این همه جنایت بوده اید، خفقان گرفته بودید و لب نگشودید؟" و تمام تلاش نویسنده به افشای کروی اختصاص یافته است!

البته این کامل درست است که کروی جزو سرکرده گان این رژیم بوده و لذا در تمامی جنایاتش به سهم خود شریک می باشد و باید او و امثال او را افشا کرد. تا این جا اختلافی با عطا خلقی نداریم. اما، آیا مسئله گرهی در شرایط کنونی در برخورد به جانین اخیر حاکم، مسئله پیدا کردن نقطه ضعفهای کروی است، یا برخورد به جنایت اخیر رژیم و افشای آن و لو توسط کروی؟ کروی به دلیل بودن در خدمت جناحی دیگر از رژیم که با حاکمان به شدت در تضاد افتاده است برای حقانیت دادن به جناح خود دست به افشاگری زده است؟ فقط کافی نیست گفته شود که "جناب کروی، شما هم از قماش سرکوب گران هستید!"، بلکه باید اصرار ورزید که افشاگرهای بیشتری را که جناب کروی در چنته دارد رو کند تا عمق فساد رژیم اسلامی ایران هر چه هویدا تر گردد. ضمن این که باید هشیار بود تا کروی و امثالهم از این طریق برای جناح خود سمپاتی مردم را جلب نکنند و جمهوری اسلامی را در شکل جدیدی تداوم نبخشند.

در شرایطی که خفقان حاکم بر جامعه تا بدان جا رسیده که حتا جنازه ی قربانیان اخیر را به خانواده ها در صورتی پس می دهند که مراسم برای آنان نگیرند، پول تیر خلاص را از خانواده ی جان باخته گان طلب می کنند و رژیم تلاش می کند تا سکوت گورستانی ایجاد نماید تا جنایاتش تا حد ممکن مخفی بماند؛ عقل سلیم و تاکتیک درست حکم می کند که به جناح کروی فشار بیشتری از جانب نیروهای کمونیست و آزادی خواه وارد شود تا هر چه بیشتر اطلاعاتی را که در مورد جنایات رژیم در ماههای اخیر و در ۳۱ سال گذشته دارند، برملا کنند و نه این که حمله را روی کروی گذاشت که "خیلی سنگ کشته شده گان را به سینه زن، خودت هم جزئی از جنایتکاران هستی!!"



ی عرصه ها از پرولتاریا کردند که تا آن زمان توانسته بود هنوز بر سر حکم بماند و پس از استقرار رویزیونیستها در قدرت، اینان سیاست "سوددهی کارخانه ها و دیگر موسسات تولیدی" را در عرصه ی اقتصادی وجه همت خود قرار دادند، سوسیال - امپریالیست شدند و نهایتاً جاده را برای خیزش نهائی بورژوازی در اواخر دهه ی ۱۹۸۰ برای کسب تمام و کمال قدرت فراهم ساختند که توسط کودتای یلیتسین تیر خلاص را زدند؟

۴- در دوران ۲۹ ساله ای که استالین در مقام رهبری حزب و دولت شوروی بود، آیا شبه تروتسکیستهای ما قادرند نام چند میلیونر را بر زبان برانند که در اثر "راه حل سرمایه دارانه" به آلف و الوف رسیدند؟ مگر نه این است که امروز هر بچه دبستانی می تواند روی میلیارد های روسیه که به ویژه پس از روی کار آمدن یلیتسین مثل قارچ ظاهر شدند و در سطح جهانی با هم ردیفان امپریالیستی از نظر میزان ثروت رقابت می کنند، انگشت بگذارد که در دهه های ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ قرن گذشته اثری از آنها نبود!

۵- اگر دولت شوروی "راه حل بورژوائی" را پس از انقلاب اکتبر در پیش گرفت، این همه خصومت دولتهای امپریالیستی که هنوز هم بعد از گذشت ۵۶ سال از درگذشت استالین نسبت به وی و دولت کارگری شوروی نشان می دهند، برای چیست؟ آیا چنین برخوردی را امپریالیستها نسبت به یک دولت بورژوائی و یا یک رهبر بورژوائی صورت می دهند؟ اتفاقاً اگر ادعای سرمایه داری شدن روسیه پس از درگذشت لنین درست باشد، امپریالیستها باید از استالین متشکر می شدند که توانست به ساده گی خوردن آب، قدرت را از دست پرولتاریا بگیرد و به دست بورژوازی بدهد.

برعکس میلیاردها کارگر و زحمت کش و انسان استعمار زده و تحت ستم جهان ، خدمات دولت سوسیالیستی شوروی به ساکنان آن کشور در پیشاپیش آنها طبقه ی کارگر و زحمت کشان شوروی و هم چنین ملل استعمار زده ی جهان و نیز به زانو در آوردن ارتش نژاد پرست هیتلری - که باعث مرگ ۶۰ میلیون انسان گشت - را می دانند و از حزب کمونیست، ارتش سرخ و مردم مقاوم شوروی وقت متشکرند. این روی دادها اموری فراموش شدنی نیستند که به دلیل برخی اشتباهات دولت و حزب کمونیست شوروی از بیخ و بن نفی گردند و در هم آوایی بانهادهای تبلیغاتی امپریالیستی

دستاوردهای بزرگ انقلابات
سوسیالیستی در شوروی و در چین را

از غلبه ی رویزیونیسم مدرن در نیمه دهه ی ۱۹۵۰ توسط احزاب کمونیست جهان و در راس آنها حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دُن صورت گرفت. مسلماً جمع بندی عمیق تر از چه گونه گی ساختمان سوسیالیسم و با توجه به تجربه ی شکست سوسیالیسم در چین، وظیفه ای است که بردوش احزاب کمونیست جهان قرار داده شده است؛ به خاطر این که در صورت بروز انقلاب پیروزمند سوسیالیستی در یک کشور یا مناطقی از جهان، اشتباهات گذشته تکرار نشوند. در این جا قصد ما پرداختن به این مهم نیست. اما ذکر چند نکته را در بررسی مسائل مربوط به سوسیالیسم در روسیه برای روشن شدن موضع کمونیستها در این رابطه ضروری می دانیم :

۱- حتا تروتسکی که از دشمنان سرسخت استالین بود در برخورد به حکومت شوروی پس از اخراج از آن کشور، آن را "دولت منحط کارگری" نامید و به خود اجازه نداد که آن را دولتی بورژوائی ذکر کند و به قدر کافی هم اطلاعات از مناسبات اقتصادی در شوروی داشت تا مثلاً نشان دهد که مناسبات حاکم در شوروی ، سرمایه داری شده است، آن طور که حزب کمونیست ایران و دیگر شبه تروتسکیستها - این کاسه های داغتر از آتش - امروز مدعی آن می باشند؟

۲- «هیتلر در کتاب "نبرد من" حمله به روسیه را اجتناب ناپذیر، جنگی میان جهان بینی ها علیه "بلشویسم"... نامید. اتحاد شوروی به عنوان کشوری کمونیستی در اندیشه هیتلر دشمن شماره یک به شمار می آمد.» (بهرام محبی - دویچه وله: به مناسبت ۷۰ مین سال گرد قرارداد روبینتروف - مولوتوف)

سوآلی که مطرح می شود این است که چرا هیتلر چنین برخوردی را به رقبای انگلیسی، فرانسوی و آمریکائی خود نکرد و جهان بینی امپریالیستها را زیر علامت سوآل نبرد و چرا بلشویسم را دشمن درجه ی یک خود می دانست؟ اگر رهبران شوروی "راه حل بورژوائی" در پیش گرفته بودند، آیا در زبان دقیق آلمانی صفت دیگری نبود تا هیتلر حاکمان شوروی را به آن اسم صدا بزند و متهم سازد؟ و چرا هیتلر به جای تمرکز جنگ در غرب ، حمله را در شرق متمرکز نمود؟

۳- اگر شوروی در زمان حیات استالین "راه حل بورژوائی" در پیش گرفته بود، کودتای رویزیونیستها به رهبری خروشچف پس از درگذشت استالین چه ضرورتی داشت؟ مگر "بورژوازی در راس قدرت نبود!"؟ مگر آنها کار دیگری جز گرفتن قدرت در کلیه

گرم کردن تنور "مرگ بر روسیه، مرگ بر چین"، مضر قلمداد کرده و غرب "دموکراتیک" و "نازنین" را که هم اکنون در افغانستان بدتر از سلاح خانه های کشورهای غربی به نابود کردن مردم بی گناه در افغانستان، پاکستان و عراق می پردازد، از زیر حمله ی نیروهای انقلابی ایران که می گویند امپریالیستها نیز مشغول به راه انداختن "انقلاب مخملی" در ایران هستند، در آوردند. اما ای کاش ماجرا در همین حد باقی می ماند و نیروهای سیاسی چپ به دام این تبلیغات امپریالیستی نمی افتادند.

بیش از دو دهه ی پیش، شبه تروتسکیستهای حاکم بر "حزب کمونیست ایران"، با بلغور کردن نظرات برخی مارکسیست - تروتسکیستهای لیبرال و مبلغین بورژوازی علیه حزب کمونیست شوروی و ساختمان سوسیالیسم در شوروی، مدعی شدند که انقلاب اکتبر چون نتوانست بر لغو کارمزدی در شوروی غلبه کند، بلا واسطه راه حل بورژوائی یافت و قلم قرمز به بیش از نیم قرن مبارزه ی کمونیستها در شوروی و جهان تحت رهبری احزاب کمونیست زده و "طلوع مجدد کمونیسم" را از ایران و توسط منصور حکمت جاز زدند. "حزب کمونیست ایران" اینک برای این که از غافلگی عقب نماند، جمع بندی منصور حکمت و شرکاء را در نفی سوسیالیسم درگیر و دار محاکمات سرانی از اصلاح طلبان پیش کشید تا وابسته گی اش را به شبه تروتسکیسم باردیگر نشان دهد و مدعی شود که "کمونیسم کارگری" طبقه کارگر ایران را فتح کرده است! (رجوع کنید به "جهان امروز - شماره ۲۳۲).

آنها به جای افشای همه جانبه ی دادگاههای نمایشی رژیم که هم اکنون در برابر ما می گذرد به یاد این افتادند تا باتاسی از بی بی سی دادگاههای ۷۰ سال پیش در شوروی را پیش کشیده و به نفی سوسیالیسم پرداخته و تاکید کنند که در شوروی و تحت رهبری استالین، اقتصاد سرمایه داری توسعه یافت. (در همان شماره جهان امروز)

بدون شک انجام اولین انقلاب سوسیالیستی پیروز، در کشوری عقب مانده که هنوز ماهیتی فئودال - امپریالیستی داشت و اکثر جمعیت آن در روستاها به سر می بردند، نمی توانست بدون مشکلات و موانع زیادی پیش برود و شوروی به مثابه جزیره ای کوچک در دریای توفانی جهان امپریالیستی که با تمامی وجود برای نابودی سوسیالیسم نقشه می کشید، در تلاش بود تا مانع از غرق شدنش در این دریای توفانی گردد. جمع بندی از اشتباهات حزب کمونیست شوروی پس



با قلم قرمزکشیدن روی آنان "راه حل بورژوائی و خرده بورژوائی" نامید و همانند دولتهای فاسد کشورهای اروپای شرقی که حتا مجسمه ی سرباز گمنام ارتش سرخ را تحمل نکردند، موضع گرفت. ارتشی که این کشورها را از زیر یوغ ارتش هیتلری آزاد نمود و اردوگاههای اسیران و از جمله آشویتس را در لهستان از دست اس های هیتلری آزاد کرد.

البته از کسانی که به نام کمونیسم و با جمع بندی یک جانبه از پراتیک میلیاردها انسان، دستاوردهای سوسیالیسم را نفی می کنند و قول و قرارهای سرخرمن می دهند که هیچ کدامشان قابل اجرا نخواهند بود و به مصداق "لاف درغریبی" می باشند، نمی توان انتظار داشت که از موضع پرولتاریا و مسئولانه به بررسی مسائل جهان بپردازند. آنها دستاوردهای سوسیالیسم را کوچک و خطاهای مرتکب شده در ساختمان سوسیالیسم را به عرش اعلا می رسانند تا در محافل امپریالیستی و بورژوائی مورد کف زدن و تشویق قرار گیرند و همانند بی بی سی دادگاههای رژیم جمهوری اسلامی را با دادگاههای کشور شوروی مقایسه کنند و به برکت حمایتهای امپریالیستها و صهیونیستها، با قیافه های انقلابی در مجامع ظاهر شوند! بنابراین عدم تشخیص تضادها در هر پدیده ی مشخص و الگوسازی و قرینه سازی تاریخی باعث می شود که کمونیستها به حقایق موجود دست نیابند و - آگاهانه و یا ناآگاهانه - به بازیچه دست طبقات غیر پرولتری تبدیل شوند.

لنین می گوید :

«تاریخ عموماً و تاریخ انقلابها خصوصاً همواره پرمضمون تر، متنوع تر، جامع تر، زنده تر و "مکارتر" از آن است که بهترین احزاب و آگاه ترین پیشاهنگ های پیشروترین طبقات می پندارند». (همان جا - ص ۷۱۳)

* * *

در خاتمه برای نشان دادن برخورد دقیق انقلابیون پرولتری به اتخاذ سیاست و تاکتیک درست در بطن مبارزه طبقاتی، باتوجه به تضادهای متنوع موجود، بخش کوتاهی از "بخشنامه درباره وضع حاضر(مائو) - ۲۰ مارس ۱۹۴۸ - آثار منتخب، جلد ۴ - ص ۳۱۷) را در زیر نقل می کنیم :

"۱- کمیته مرکزی حزب در ماههای اخیر همه کوشش خود را بر آن مصروف داشته است تا مسایل مربوط به سیاست و تاکتیک

برای مقابله با هر دشمنی و از جمله جنبشهای خودبه خودی توده ای از پیش آماده کرده اند. در نتیجه جنبشهای توده ای حتا قیام گونه به خودی خود کافی برای پایان دادن به نظام نکبت بار حاکم نمی شوند. و در یک کلام این جنبشها از نظر تغییر وضع موجود و علارغم عظمت شان لازمند، اما نه کافی!

از این جاست که اهمیت سازمان یابی و کار و مبارزه ی طولانی مدت تدارکاتی برای مقابله با دشمنان طبقاتی حاکم، به عیان خود را نشان می دهد که شرط کافی را برای پیروزی جنبشهای توده ای فراهم می سازد. لنین می گوید : "قهرمانی در کار طولانی سازمانی، هزار بار با اهمیت تر از قهرمانی در قیامهاست" و یا "سازمان انقلابی محکم، بدون چون و چرا و برای این لازم است که به جنبش جنبه ی پایداری بدهد و آن را از احتمال حملات ناسنجیده بر حذر دارد." (چه باید کرد؟)

به دلیل وجود سازمان رهبری کننده ی حرکتی اجتماعی در مقابله با رژیم؛ به دلیل وجود برنامه دقیق برای پیشبرد جنبش، شناخت نکاتی نظیر ارزیابی از توازن قوای بین انقلاب و ضدانقلاب؛ به دلیل پشتیبانی توده ها از چنان سازمانی؛ ضرورت شناخت از وضع روحی دشمن، درجه ی آماده گی نیروهای انقلاب، حمله و تعرض آشکار، عقب نشینی و بررسی ضعفها و خطاها، حمله مجدد و به طور خلاصه ایجاد آماده گی و سنجش مدبرانه ی اوضاع و زمان حمله است که پیروزی در مبارزه حاصل می شود. حتا اگر جنبشی توده ای فارغ از داشتن رهبری انقلابی و به طور خود به خودی آغاز گردد، در صورت وجود سازمان سیاسی پیشرو طبقه کارگر (که به علت شرکت فعال در مبارزات طبقاتی جاری علی الاصول قادر به پیش بینی بروز چنین جنبشی است)، این سازمان با تمام قدرت وارد صحنه شده و می کوشد تا جنبش را تا حد ممکن روی خط انقلابی به پیش هدایت کرده و به پیروزی برساند و یا مانع شکست آن گردد.

بدین ترتیب اگر جنبش توده ای در کوتاه مدت قادر به نشان دادن خلاقیتهای انقلابی است، اما در درازمدت و در فقدان تشکل رهبری کننده از پای درمی آید. جنبش ضد رژیمی اخیر در ایران نزدیک ترین نمونه در اثبات این مدعاست. این جنبش با نشاط فراوانی شروع شد، ولی در فقدان نیروی مبارز پیشرو سازمان یافته رهبری کننده، نه تنها به اهداف خود نرسید، بلکه به توده های شرکت کننده آسیب فراوانی وارد شد و حتا

خاص اصلاحات ارضی، صنعت و بازرگانی، جبهه متحد، تحکیم حزب، کار در مناطق آزاد شده جدید را در شرایط نوظهور حل کند و هم چنین به مبارزه با انحرافات راست و "چپ" و به ویژه انحرافات "چپ" در درون حزب بپردازد. تاریخ حزب ما نشان می دهد که خطر پیدایش انحرافات راست موقعی ظهور می کرده که حزب ما با گومیندان جبهه متحد داشته است، حال آن که خطر پیدایش انحرافات "چپ" آن گاه پدید آمده که بین حزب ما و گومیندان جدائی افتاده است... سیاست و تاکتیک عین زنده گی حزب است. رفقای رهبری در کلیه سطوح باید به آنها توجه بسیار مبذول دارند و هرگز نباید در این زمینه مسامحه ورزند...."

ک. ابراهیم - ۱۷ شهریور ۱۳۸۸



نقش جنبش ها.. بقیه از صفحه اول

لحظه ای می درخشند و در مسیر خود ارتجاع حاکم را می سوزانند و سپس فرو می نشینند تا در فرصتی دیگر و به مناسبتی دیگر سر برافرازند. این گونه جنبشها هر چه قدر فراگیرتر باشند به همان نسبت نیز با ابهت ظاهر شده ولی زودتر از نفس می افتند، چرا که فی نفسه وحدت لازم و استحکام کافی در پیشبرد خواسته ها در درون شرکت کننده گان در جنبش وجود ندارد.

جنبشهای توده ای "رنگین کمان" گرچه در رابطه با مسائل مشخص بروزی کنند، اما خود به خودی بوده و صاحب برنامه و نقشه ی دقیقی برای رسیدن به اهداف مشخصی را که بدان منظور به وجود آمده اند، ندارند و طبق مثال "هر کسی از ظن خود شد یار من" وارد کارزاری می گردند.

ناگفته پیدا است که در شرایطی که جوامع بشری بر اساس حاکمیت این یا آن طبقه ی اجتماعی - به خصوص استثمارگر و ستم گر - سازمان یافته اند که برای حفظ چنین نظامی تدارک لازم را از قبل دیده اند نظیر: دستگاه دولتی و مشخصاً نیروهای سرکوب گر، بگیر و ببندها و شکنجه و اعدامها و زندان جهت مقابله با هرگزندی علیه نظام، دستگاه قضائی نوکرسفت، بنیادهای ایدئولوژیکی و تبلیغاتی، و از همه مهمتر قبضه کردن اقتصاد و نتایج تولید انسانهای جامعه در دست خود و غیره؛ بدین ترتیب ارتجاعیون حاکم خود را

جنبش سازمان نیافته، درختی بی ثمر است!



پیشرفته انقلابی که حاصل جمع بندی پراتیک مبارزات طبقاتی به طور علمی است (کمونیسم علمی) و دیگری سازماندهی پیشروان طبقه کارگر در حزب کمونیست واحد که به مثابه ناخدای متبحری در دریای توفانی مبارزات طبقاتی قادر به هدایت مدیرانه ی کشتی انقلاب باشد. هیچ قوم و یا ملتی در جهان در طی چند هزارسال تاریخ جوامع طبقاتی از این قاعده مستثنا نبوده و تازمانی که چرخ جوامع بروجود طبقات و روابط طبقاتی نابرابر - استثمارگر و استثمارشده و ستم گر و ستم دیده - استوار باشد، راهی جز این برای توده ها نیست و بی هوده خرده بورژوازی پُست مُدنیست در اندیشه ی تئوری تراشی برای توده ها و جنبشهای توده ای است.

حتا یک نمونه در تاریخ وجود ندارد که توده ها با جنبشی خودبه خودی و بدون رهبری، علاوه بر برخی تاثیرگذارها، قدرت را به دست گرفته و آن را حفظ کرده باشند. لذا با انگ "توده های بی شعور" زدن به مدافعان ضرورت سازمان یابی طبقه کارگر در حزب واحد پیشرو سیاسی خود، نمی توان به تخطئه ی رهبری انقلابی پرداخت و توده ها را از داشتن چنین رهبری پیشرو خود مانع شد. توده ها سازنده گان اصلی تاریخند. چنین است آموزش کمونیسم علمی. آنان که توده ها را فاقد شعور می دانند اتفاقا نخبه گانی هستند که در خدمت بقای نظامهای استثماراری تلاش می کنند و یا کارگران را دعوت به پلورالیسم سیاسی - تشکیلاتی می نمایند و نه کمونیستهایی که با تمام وجود "آموختن از توده ها و آموختن به توده ها" را جزئی از ایده تئورزی خود می دانند.

ک. ابراهیم - ۲۰ شهریور ۱۳۸۸



یاد قربانیان... بقیه از صفحه اول

رژیم شاهد بوده ایم.

اما اعدام جمعی چندین هزار نفر از زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ - زندانیانی که پس از تحمل انواع و اقسام شکنجه ها در بی دادگاههای رژیم محکومیتهای چندین ساله و یا ابد گرفته و برخی هم علاوه بر این که دوران محکومیت شان پایان یافته ولی آزاد نشده بودند - به حکم خمینی جلال - "یا تسلیم، یا مرگ!" - سربلندانه مقاومت را انتخاب کرده و به زنده گی وداع گفتند و در

(!) همه در دولت بنشینند و به اصطلاح خود وی و رفقاییش "خودحکومتی" داشته باشند که در عالم شعور انسانی حرف مفت و بی مصرفی است. پس توده ها اجبارا باید دست به انتخاب بزنند و بنابه تشخیص خود، بهترین نماینده گان خود را - که هر آن هم قابل عزل باشند - برای هدایت امور انتخاب نمایند. چنین افرادی ضرورتا آن قدر بی مغز نیستند که توده ها را "فاقد شعور" بدانند!!

روزبه حتا پراتیک دولتها در کشورهای سرمایه داری را که در آنها سالهاست زندگی می کند، درک نکرده است که گرچه انتخابات نوع پارلمانی مخدوش می باشند، اما حتا باتوسل به آن توده ها قادرند جناحی از بورژوازی را جای گزین جناح دیگری کنند و این "قدرت قاهر" را از دست یکی گرفته و به دیگری واگذار نمایند. پس در سطحی رفرمیستی توده ها قادر به کنترل دولتها هستند، بدون این که بتوانند ماهیت آن را از این طریق عوض کنند. اما در انتخابات نوع شورائی، توده ها امکانات به مراتب بیشتری برای شرکت در اعمال قدرت به دست می آورند که بحث حول آن در این جا ضروری نیست.

و بالاخره برای این که اپورتونیسم همانند ماری بین نظرات ضد و نقیض و از این شاخه و آن شاخه درگشت و گذار است، ناچارا وی از حرف اول خود عدول کرده و سازمان یابی فرومی را پیش می کشد. اما فراموش می کند که به محض این که سازمانهای مختلف با دیدگاههای مختلف در جنبش شرکت کنند، هر کدام صاحب خط و برنامه خود هستند و لذا توافقات بین آنها برای پیشبرد جنبش نیز توافقات نخبه گان است و نه توافقات تک تک توده ها! و تازه باز هم جای حرف باقی است که جنبش فرومی که بیش از ۱۰ سال از عمر آن می گذرد به کدام دستاورد تاریخی رسیده است که امروز جناب روزبه با تکیه به آن می خواهد خط و برنامه ای سیاسی برای پیشبرد جنبشها ارائه دهد؟

واقعیت اما چیز دیگری است. هر چه مبارزه طبقاتی پیش می رود و توده های بیشتری وارد صحنه ی این نبرد می شوند، فقدان تشکل رهبری کننده ی فهیم، تیز بین، قدرتمند، صاحب پیوند فشرده با توده ها و مبارز، آشکارتری شود و خط پلورالیستی خرده بورژوائی اپورتونیستها بیش از پیش رنگ می بازد.

مبارزه ی توده ها برای رهائی از چنگال نظام استثماراری سرمایه داری احتیاج به دو سلاح برنده دارد: اول مسلح بودن به تئوری

جناحهای اصلاح طلب درون حاکمان نیز که می خواستند جنبش را به سود خود ضبط کنند، از ضربات رقبای حاکم در امان نمانده و تحت پی گرد قرار گرفته اند.

در برخورد به جنبش اخیر ضد رژیم جمهوری اسلامی، بار دیگر دیدیم که از یک سو اپورتونیسم چپ تحت عنوان این که "این جنبش از مانیست از شرکت در آن و حمایت از شعارهای دموکراتیک و انقلابی امتناع ورزید و اپورتونیسم راست در عرصه ی سازمان یابی - همانند اپورتونیستهای جنبش کارگری روسیه در اوایل قرن گذشته - در لفافه ی "توده گرایی" و این که توده ها خود باید در مورد سرنوشت خویش تصمیم بگیرند، وارد صحنه شده و پیشروی جنبش را منوط به نبود خط واحد سیاسی رهبری کننده، دانست.

در مورد اخیر، تقی روزبه در مقاله "جنبش با کدام گفتمان" می نویسد: "قدرت وقتی از چنگ توده ها و از تک تک آنها جدا شود و بیرون غلطد، به صورت قدرتی قاهر و مسلط بر آنها ظاهر می شود و هیچ تمهید کنترل کننده ای نیز نمی تواند ماهیت آن را دگرگون کند.

نگاه به جنبش به مثابه پدیده ای که دارای پتانسیل و ظرفیت خودرهایی و خود حکومتی است، بانگاهی که آن را فی نفسه فاقد شعور و نیازمند هدایت کردن می بیند دونگاه از اساس متفاوت است.

سازمان یابی فرومی هم شکل است و هم محتوا... که ریشه در متن تجربه پراتیک زنده توده ها و دینامیزم مطالبات و شعارهای فرارونده ی آنان دارد و هم چون درختی تناور از آن تغذیه می کند... (با) شیوه های سنتی سازمان یابی هرمی و حرکت بر مبنای پلاتفرم واحد و تحت کنترل مرکزی واحد و هدایت کننده تفاوت کیفی دارد... که با طبیعت جنبشهای جدید و خودفرمان همانقدر بیگانه است که برای جنبشهای تک صدائی چند گونگی و تعدد پلاتفرمها..."

روزبه در عالم خیالی خود مدینه ای فاضله می سازد که تک تک توده ها باید در قدرت سهیم باشند و آن را از چنگ خویش رهانسانند؟ او فراموش می کند تا زمانی که علت وجودی قدرت لازم باشد - که ظاهرا آن را قبول دارد - هیچ امکانی وجود ندارد که تک تک توده ها در قدرت باشند و اگر در قدرت به مفهوم رهبری جامعه باشند باید توده های واجد شرایط لازم در کسوت میلیونی و دهها میلیونی و صدها میلیونی و حتا میلیاردی

یاد جانباخته گان خلق را زنده نگه داریم!



کمونیستهای بقیه از صفحه آخر

س. مهم ترین موضوع درانتخابات ملی برای پارلمان چه هست؟

ج. : برای ما مهم این است که اصولا خودمان را از پارلمانتاریسم بورژوائی متمایزکنیم. پارلمانتاریسم بورژوائی می گوید که سرنوشت مردم به دست پارلمان و انتخابات پارلمانی وابسته است. درحالی که درواقعیت امر، تعداد آراء تنها نقش اندکی درسیاست مونوپولهای حاکم بازی می کند. مع الوصف، ما در این انتخابات برای به دست آوردن یک رای هم مبارزه می کنیم. در دیدی اولیه ممکن است این برای برخی متضاد به نظر آید. اما مبارزه برای هر رای تعیین کننده است. هدف این مبارزه تغییر دادن مردم است؛ این باعث آگاهی و اعتماد به نفس می شود.

بدین ترتیب ما یادمی گیریم با مبارزه روی شیوه تفکر، نهایتا به هدف به دست آوردن اکثریتی قاطع علیه حکومت برسیم. هرکسی که این دیالکتیک را درک نکند سریعاً تحت تاثیر پارلمانتاریسم بورژوائی قرار خواهد گرفت. او ارزیابی از ام.ال.پ.د. را تنها با میزان آراء اش درانتخابات بررسی خواهد کرد و این دیدی است یک جانبه. مع الوصف، باتوجه به وضعیت مشخص درنظام دستکاری شده انتخاباتی، ما تاثیر کوچکی در آن خواهیم داشت.

اما، ما می توانیم از نفوذ کاملی دربین توده ها برخوردارشویم که بسته گی دارد به این که با آنها چه گونه به بحث بنشینیم، چه گونه آنها را متقاعدکنیم، چه گونه حزب مان را به آنها معرفی نمائیم، چه نوع سازمانهایی را ما به وجود آوریم و چه گونه ما در ساختمان حزب به طور منظمی موفقیت به دست آوریم و به ویژه در رابطه با زنان و جوانان.

س. مهم ترین محتوای انتخابات پارلمانی حزب چیست؟

ج. : طبعاً ما باید در مورد پایه ای ترین مسائل سیاسی و اقتصادی در شرایط کنونی وارد بحث شویم. طبقه ی حاکم مصرأ خواستار است که این مسائل پایه ای دقیقاً در جریان انتخابات پارلمانی کنار گذاشته شوند. آنها به هیچ وجه حاضر نیستند، قطب بندی به وجود آورند! در تحت شرایط کنونی بحران اقتصادی، آنها در معرض این خطر قرار دارند که مردم علیه احزاب حاکم و علیه کسانی که این بحران را در کورپوراسیونهای درراس

فوق مونوپولهای بین المللی به

جنایات حاکمان جمهوری اسلامی، گام مهمی است در افشای هرچه بیشتر این رژیم که عمل کردی مشابه عمل کرد نظامهای صهیونیستی و فاشیستی دارد.

در این زمینه نیروهای کمونیست و چپ و دموکرات در خارج از کشور می توانند وظیفه ی مهمی را به عهده بگیرند تا از این طریق هم بسته گی هرچه بیشتر کارگران و زحمت کشان جهان و انسانهای دموکرات و آزادی خواه را در دفاع از خواسته های کارگران و زحمت کشان ایران هرچه بیشتر نشان داده و مانع از آن شوند که نیروهای ارتجاعی بین المللی و داخلی که در زیر پرچم نظام خونین سرمایه داری سینه می زنند حامیان "دموکراسی و عدالت" در ایران گردند و برای برپاکردن "انقلابات مخملی" دست به کار شوند.

یادجان باخته گان تابستان ۶۷ و دیگر جان باخته گان ضد رژیم در ایران را گرامی بداریم!

برای بوجد آوردن دادگاه جهانی انقلابی و محاکمه سران رژیم، مشترکاً به پا خیزیم!

توقف فوری شکنجه و اعدام در ایران!

آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی!

محاکمه علنی رهبران و عاملین شکنجه و کشتار در ایران!

تحت فشار قرار دادن بین المللی رژیم برای توقف دستگیری، شکنجه و اعدام مخالفان!

توقف فوری قوانین قصاص اسلامی!

پایان دادن به جنایات ضدبشری در گرو استقرار سوسیالیسم و آزادی در ایران و جهان است!

وحدت کمونیستها در زیر پرچمی واحد اولین گام در تحقق راستین این اهداف والاست!

حزب رنجبران ایران - ۱۳۸۸/۶/۱۳



مقابل قاتلان زمان سرفرو دنیاوردند. آن گاه، گروه گروه از آنان پس از اعدام مخفیانه در گورهای جمعی در مناطق مختلف ایران و از جمله در گورستان خاوران در تهران به خاک سپرده شدند.

چنین قساوتی حکایت از ماهیت پلید و ضدبشری نظام جمهوری اسلامی دارد که یادآور قتل عامهای دوران استبدادهای سلطنتی و دیکتاتوری های فاشیستی است. بزرگ داشت یاد قربانیان کشتارهای جمعی سال ۶۷ و دهها هزار نفر دیگر از نیروهای سیاسی اعدام شده توسط سران رژیم جمهوری اسلامی طی ۳۱ سال اخیر، وظیفه ی کلیه ی نیروهای سیاسی انقلابی و دموکرات است تا مردم ایران و جهان بدانند که در جوامع طبقاتی کنونی که حکم سرمایه داری در آنها غالب است و از جمله در ایران چه گونه حاکمان برای حفظ موقعیت برتر سیاسی و اقتصادی خود حتا از نسل کشی نیز ابا ندارند.

اما بهترین طرز گرامی داشت یاد فرزندان قهرمان خلق در این است که تنها به مرثیه خوانی قناعت نکرده و برای ستاندن انتقام خون این عزیزان راه آزادی و رهائی انسانها از جور و ستم خداوندان ثروت و مال، متحد و متشکل شویم و برای براندازی نظام سرمایه داری در ایران و جهان در صفی واحد مبارزه کنیم. چراکه هدف ما تغییر این جهان ناعادلانه و ایجاد جهانی عاری از استثمار و ستم انسان بر انسان است و نه صرفاً مرثیه خوانی در مورد جان باخته گانمان!

در این کارزار بزرگ جهانی است که با متمایز کردن دقیق دوستان از دشمنان و متحد شدن با دوستان حقیقی علیه دشمنان واقعی، قادر خواهیم شد به اهداف انقلابی و پیشرو خود برسیم و انسانهای از خود بی گانه شده به خاطر تمایزات طبقاتی را به یار و یاور و غم خوار یک دیگر مبدل سازیم؛ و تا زمانی که این امر مهم را پیش نبریم، توسل به سازمان ملل و دادگاه بین المللی لاهه و غیره که ارگانهائی در خدمت نظام جهانی سرمایه هستند، قادر به باز پس گرفتن حقوق پایمال شده و متحقق شدن اهداف والای انسانی خود نخواهیم شد.

به علاوه، در این جهان بسیارند قضات برجسته ای که حاضرند از روی کمال وجدان دانش و توانائی خود را به رایگان در خدمت پایان دادن به ظلم و جور طبقاتی و دفاع از استثمار شده ها و ستم دیده های نظام سرمایه داری، قرار دهند. کمک گرفتن از آنان و تشکیل دادگاهی جهانی از نوع "دادگاه راسل" در دهه ی ۱۹۶۰، جهت بررسی



وجود آوردند، به پا خیزند. در نتیجه، برای ما اهمیتی حیاتی دارد که این مسائل را در مرکز توجه رای دهنده گان قرار دهیم، به احزاب بورژوائی حمله کنیم و با آنها به مجادله برخیزیم. طبیعی است که ما در حرکت شل و ول آنها شرکت نخواهیم کرد.

س. : احتمالا بحران اقتصادی و مالی جهانی در مرکز توجه بحثها خواهد بود؟

ج. : طبعاً! از هفته ی گذشته تلاش می شود که به مردم بگویند که بحران اقتصادی روبه پایان است تا زمینه را برای شروع مبارزات انتخاباتی فدرال فراهم سازند.

این درست است که تنزل اقتصادی ممکن است فرونشیند و برخی از فاکتورها به طور مثبت رشد کنند. اما، این هنوز هم یک سوال روز است که آیا اینها نشانی از نوسانات کوچک در چهارچوب گرایش نزولی اقتصاد هستند یا این که این نشان دهنده ی گذار به رکود درپائین ترین سطح آن می باشد.

در عین حال، ماباید توجه داشته باشیم که سطح اقتصادی اکنون معادل سال ۲۰۰۰ در رابطه با تولیدات صنعتی می باشد. صادرات آلمان در ماه ژوئن ۲۲٪ پائین تر از سطح صادرات ژوئن ۲۰۰۸ بود.

در هیچ حالتی ما نمی توانیم از پایان بحران اقتصادی و مالی جهانی صحبت به میان آوریم. برعکس، تاثیر عمده ی بحران اقتصادی و مالی جهان را باید هنوز هم انتظار بکشیم. در آمریکا، ورشکسته گی بانکها ادامه می یابد؛ در آخر جمعه گذشته، ۸۱ بانک از زمان شروع بحران مالی فروپاشیدند. به علاوه، حبابهای عظیم مالی در عرصه ی کارتهای اعتباری و یا قرضه های زشت هرآن می توانند دوباره ظاهر شوند و تکامل بحران را به جلو رانند. در آلمان ایجاد آمده گی برای قطع قابل ملاحظه ی شغل در صنایع بزرگ و بخش خدمات و تجارت و غیره تازه شروع شده است. ناتوانی در حل معضلات اقتصادی تا به حال نمونه ای است از آن چه که می خواهد رخ دهد.

تنها در ماه ژوئیه، ۶۴ مونوپول جهانی اعلام کردند که می خواهند در سطح جهانی ۶۰۰۰۰۰ نفر را بی کار کنند. حتا متخصصین بورژوازی بالا رفتن بی کاری در حد ۱ تا ۵.۱ میلیون نفر تا پایان سال جدید را حدس می زنند. در مرکز آن تشدید عظیم استثمار کارگران در موسسات از طریق بالا بردن شدت کار قرارداد. ترس از ارائه

بدون این که رابطه مان را با آن قطع کنیم. بسیاری از اعضاء و طرف داران حزب چپ هنوز هم متحدین با اهمیت ما در مبارزه علیه از بین بردن بیمه های اجتماعی، علیه نئوفاشیسم، علیه گسیل ارتش به افغانستان باقی مانده اند. مع الوصف ما به مردم باید حقیقت را بگوئیم. شعار لافونتن (رئیس حزب چپ - م) در مورد "اقتصاد آزاد مردم" بدون نابود کردن سرمایه داری، توهمی بیش نیست که به گم راه کردن مردم در مبارزه ی طبقاتی منجر می شود.

اگر طبقه ی کارگر مایل به رهاسازی خویش از استثمار و ستم است، او باید بر نظام سرمایه داری غلبه کند. به این دلیل، از یک طرف تهاجم سوسیالیستی به معنای مجادله با توهمات و شیوه تفکر رفرمیستهای خرده بورژوا، خرده بورژواهای رویزیونیست و خرده بورژواهای پارلماناریست و مشخصا حزب چپ است و از سوی دیگر، این به معنای اشاعه ی سوسیالیسم حقیقی در میان توده ها است به طور زنده، متقاعدکننده، توده ای و از طریق اعتقاد به خود. توده ها برای این امر به قدری آماده هستند که من هیچ گاه قبلا چنین چیزی را ندیده بودم.

س. : این مبارزه چه گونه نشان داده می شود؟

ج. : در پیش بردن این انتخابات فدرالی، ما به تجربه دریافته ایم که دیگر به کارگیری ضدکمونیسم نقش درجه اولی در مانعت از جدلها در جمع آوری امضاها نداشته است. ما برای شرکت در انتخابات احتیاج به جمع آوری ۴۰۰۰۰۰ امضا داشتیم ما حدود ۲۰۰۰۰۰۰ امضاء از طریق صحبت فردی با مردم جمع کردیم. در جریان این کار برای ما روشن شد که مسئله عمده نارضائی مردم در مجموع از وضعیت سیاسی و از "سیاست مداران" است. ما در درجه ی اول باید به طور قانع کننده ای یک خط تمایز به مثابه "مدافعین شورشی سیاست" کشیده و مواضع خود را بیان داریم برای این که به احزاب بورژوائی ضربه بزنیم.

مردم متوجه شده اند که بیان ناقص نارضائی ها کافی نیستند. بدون افتادن به نفی گرائی و شکست طلبی شما به خاطر تامین منافع خود باید بجنگید و باید خود را متشکل کنید. در دفاع از منافع توده ها، دور ریختن یاس در افکار مهم ترین ارجحیت است.

جمع آوری امضا ها مبارزه ی مشخص پارلمانی بود که ما کلا با

ی کار و روش کار کوتاه مدت و غیره به طور بی رحمانه ای به کار گرفته می شود تا مردم فرسوده شوند. هم زمان با آن، بحران برای تجدید ساختار موسسات مورداستفاده قرار می گیرد، تا دورجدیدی از رقابت گری بین المللی را پیش ببرند و کارگران را مجبور به تن دادن به شدت کار در مونوپولها بنمایند. صنعت ماشین سازی نمونه ی این طرز کار است. حملات پی در پی به مزد و شرایط کار از آن جمله اند، اما به حقوق کارگران نیز دست می برند، حقوقی که بعد از پایان انتخابات به آنها پرداخته خواهد شد.

دوشنبه این هفته، تایمز مالی در آلمان به خواننده گان اش گزارش ویژه ای را در مورد توافق بین مونوپولها از دولت برای اخراجهای وسیع و دیگر حملات گسترده به کارگران تا روز انتخابات و تنها تا آن روز را فرستاد! حملات قابل توجهی نیز از جانب دولت آماده شده اند، برای این که برنامه های بحران مدیریت با صدها میلیارد نورو باید به نوعی دوباره تامین شود. مطمئنا توجه مرکزی به برنامه ریزی جهت افزودن مالیات غیرمستقیم، قطع خدمات اجتماعی، از کار انداختن بیشتر بیمه های اجتماعی، همه گانی، کسر کردن از حقوق بازنشسته گی، کم کردن باز هم بیشتر کمک مالی در قانون هارتز ۴ و به طور خلاصه : کسر کردن زیاد تمامی نظام بیمه های اجتماعی. خواهد بود. به این دلایل است که ما مبارزه ی انتخاباتی را برای آماده کردن توده ها در مورد آن چه که برای شان اتفاق خواهد افتاد، می باشیم. بعد از انتخابات ما باید صورت حسابها را بپردازیم! طبقه ی کارگر و توده های مردم باید علیه این وضع آماده شوند: آنها باید علیه انداختن بار بحران به دوششان مبارزه کنند.

س. : هسته ی اصلی مبارزه ی انتخاباتی ام.ا.ل.پ.د. چه هست؟

ج. : مهم ترین چیز عبارت از این است که مبارزه ی انتخاباتی فدرال را روی تهاجم برای سوسیالیسم اصیل پیش ببریم. این به معنای آن است که ما در چهارچوب گرایش به چپ توده ها بین آنها کار کنیم تا مردم را برای پیروزی آلترناتیو سوسیالیستی جلب نمائیم.

گرایش رفرمیستی در درون چپ هنوز دست بالا را دارد. حزب چپ توهم پارلمانی را به کار می برد تا توده ها را به سوی اهداف خود جلب کند. به این دلیل نیز ماباید با این سیاست حزب چپ به مبارزه انتقادی بپردازیم،

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری !



* * *

کارگران و بازار آزاد اقتصادی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۱۱

یکم و دوم سپتامبر ۲۰۰۹، بنابه دعوت انستیتوی بررسی اقتصادی و اجتماعی وابسته به بنیاد "Hans Bäckler از اتحادیه های کارگری آلمان DGB بیش از ۶۰ نفر از نماینده گان اتحادیه های کارگری و کارمندان که از سراسر آلمان آمده بودند و به ویژه نماینده گان وابسته به "Ver.di" در برلین تشکیل شد که نیمی از نماینده گان اتحادیه اخیر را خارجی تباران از ملیتهای گوناگون تشکیل می دادند. به علاوه نماینده گانی نیز از اتحادیه کارگران سوئیس، اتریش، انگلستان، نروژ و لهستان در آن حضور یافتند.

هدف از تشکیل این کنفرانس از جمله آمده کردن طرح پیشنهادی به مجلس آلمان به عنوان نظر اتحادیه های کارگری در رابطه با آزادی اشتغال در ماه مه ۲۰۱۱ و توجه به نقش فزاینده کارگران مهاجر بدون اوراق هویت بود تا اینان بتوانند همانند شهروندان اروپایی حق کار و هویت قانونی بیابند.

۶ کارگاه بررسی سیاست در تعیین مزدکارگران تشکیل شد. از طرف "انجمن حمایت از کارگران بدون کارت شناسائی" نیز سه نماینده در این اجلاس شرکت داشتند (از جمله نماینده ای از حزب رنجبران ایران) در مورد ضرورت حمایت از این کارگران و تلاش برای این که به آنان کارت شناسائی داده شود تا از زنده گی مخفی نجات یابند، صحبت کردند.

در گزارش انستیتوی یاد شده به نقش عمده مهاجران در بخش خدمات و به ویژه بهداشت اشاره شد و تاکید شد که ۳۵٪ کارگران این بخش خارجی تبارند و این میزان پیوسته در حال ازدیاد است.

در این کنفرانس، پس از بررسی وضعیت بازار کار در کشورهای مربوطه در رابطه با وضعیت مهاجران و بی عدالتی و نارسائی قوانین مربوطه، باتوجه به قوانین موجود در کشورهای اروپائی نظیر قانون ضد تبعیض در فرانسه و اعلامیه حقوق کارگران اتحادیه اروپا و این که در برخی کشورها نظیر آلمان که حق اعتصاب عمومی وجود ندارد و یا رقابت شرکتها در امر تولید و فروش مستقیماً روی مزدکارگران تأثیر می گذارد و بحث و مجادله میان پیروان اولویت عدالت

به حرکت خود به خودی دچار هستند. چنان چه شما به طور خسته گی ناپذیر سطح درک خودتان را از روش دیالکتیکی بالانبرید، سطحی گرائی و سازمان ناپذیری شیوع می یابد. با وجود این ما در حال این مسایل نسبتاً خوب رشد کرده ایم چون که ما در تمامی حزب موضع خوبی داریم و اعضای حزب شور و شوق دارند. در حالی که در دیگر احزاب وضع چنین نیست. تهاجم برای سوسیالیسم اصیل در حال پیشروی بوده و نمی توان آن را وادار به درجا زدن کرد.

س. : ام. ال. پ. د. و سازمان جوانان شورشی چه گونه پیش می روند با تغییر خود و کارشان در میان جوانان؟

ج. : اردوگاههای تابستانی یک پروژه مشترک اتحادیه جوانان شورشی و ام. ال. پ. د. اخیراً با موفقیت پایان گرفت. هم راه با کار سیاسی برجسته گروههای موجود در اردوگاه، فعالیتهای متنوع فرهنگی و ورزشی، خیزش جدید برای احساس جمعی کارکردن و روحیه ی گروهی داشتن در میان جوانان و جوانب موفقیت آمیزی از کار در میان روباهان سرخ (سازمان نوجوانان - م) نیز از جمله گام مهمی به پیش بود.

اما ما باید در مورد این که اردوگاههای تابستانی مهم ترین کمک به جوانان شورشی است برای تهاجم سوسیالیسم اصیل به دیده انتقادی نگاه کنیم. خط رهبری کننده ی ما در کار با جوانان این نیست که دیدگاه آنها را پائین بیاوریم! ما می خواهیم سازمان جوانان توده ای بسازیم! بخش مرکزی عبارت است از تبدیل منظم وظایف سازمان شورشی در تهاجم و تحقق سه وابسته گی پایه ای بین حزب و سازمان جوانان : رهبری ایده نولوژیک - سیاسی، هم کاریهای عملی و ارتقاء استقلال سازمانی. ما تصمیم گرفتیم که تهاجم برای سوسیالیسم اصیل باید در درجه ی اول توجه به جوانان داشته باشد. در این مورد روحیه و خواست مبارزه ایده نولوژیک - سیاسی در جریان تجربه باید تکامل داده شود!

س. : شما به رفقا در راهشان چه چیزی می خواهید بدهید؟

ج. : ما باید برای هر رای مبارزه کنیم - نه به خاطر خود رای، بلکه به خاطر مردم، که آنها باید اکثراً شیوه تفکر و آگاهی شان را در رای دهی تغییر دهند. رای دادن به نفع ام. ال. پ. د. گام اول در شرکت در آینده و مبارزه برای جامعه نوین سوسیالیستی اصیل می باشد.

موفقیت انجام دادیم. ما تنها حزب در آلمان هستیم که برای حق شرکت در انتخابات می بایستی امضا جمع می کردیم و در تمامی ایالات ما این کار را با موفقیت پیش بردیم. این پیروزی بزرگی بود که ما به انجامش رساندیم. مبارزات انتخاباتی باز هم بیشتر به مباحثات دامن خواهد زد که از هم اکنون شروع شده است و فرصت خواهد داد که کار پرتلاشی را برای متقاعد کردن مردم انجام دهیم.

هر تهاجمی به معنای انجام کوششهای ویژه ای است و باید کیفیت عالی داشته باشد! هم، زمان استراحت و تمدد اعصاب هست و هم زمانی برای بسیج نیرو و به کارگیری توان فرد فردمان. اکنون زمان به کارگیری توان بیشتری رسیده است! هفته ی آینده ما هر روز در خیابانها و در میان مردم خواهیم بود و در این تهاجم خود را کاملاً متمرکز خواهیم ساخت برای کار در میان تک تک توده ها. گروههای عملیاتی انتخاباتی مان باید ساخته شوند، ارتباط ما باید مستحکم گشته و ما باید تعداد هر چه بیشتر مردم را در مبارزه ی ام. ال. پ. د. برای سوسیالیسم بسیج کنیم. این آزمونی خواهد بود برای این که ارزیابی کنیم که تهاجم ما در رابطه با انتخابات فدرال موفق بوده است یا نه.

در رسیدن به اهداف، داشتن روحیه ای که در هامبورگ پیش بردیم بسیار با اهمیت است : با قدرت باید توده ها را متقاعد کنیم، به طور تهاجمی و با اعتماد به نفس، اما هم چنین جذابیت در هم بسته گی بزرگ و تشدید کار اتحاد - سازی. باید روی متحد شدن با سازمانهای مختلف پناهنده گی که با آنها در انجام مبارزه انتخاباتی به توافق رسیده ایم، پافشاری کنیم. روش تعیین کننده ی ما در تهاجم مان عبارت است از کار منظم و شدید بین توده ها در ابعاد وسیع - موفقیت در هامبورگ بر این پایه بوده است.

س. : آیا می توانید قدری روشانی در مورد این مسئله به وجود آورید که در ام. ال. پ. د. روی چه مسائلی اخیراً بحث کرده اید؟

ج. : طبعاً هر نوع مجادله اجتماعی در حزب به نوعی انعکاس می یابد. تمام کسانی که تحت تأثیر جریان آرام سازی حکومت قرار گرفته اند، از قطب بندی شدن امتناع می ورزند. کسانی که بارش فزاینده "حزب چپ" مخالفند قادر به انجام یک کار حوصله مند و هم راهی با مردمی که طرز تفکر پارلمانی خرده بورژوائی دارند، نخواهند بود. کسانی که افسرده از این هستند که کارگران فوراً با بروز بحران شروع به مبارزه نکردند خود



خود دفاع کنند، چنانچه این جنایتکاران افراد بی دفاعی را در محیط بسته‌ای که ارتباطی با دنیای خارج ندارد، با دست و پای بسته داشته باشند چه بلاهایی را ممکن است بر سر او بیاورند.

اگر پای صحبت یک سرباز وظیفه که در نیروی انتظامی خدمت می‌کند بنشینید، او قطعاً حرفهای زیادی از جنایات کادرها برای گفتن خواهد داشت که خودش هم از آنها بی نصیب نبوده است. حتی ضرب و شتم سربازان وظیفه نیروی انتظامی نیز یک امر خیلی عادی و روزمره است (هر چند در ارتش و سپاه هم موارد متعددی از این نوع رفتار با سربازان وظیفه وجود دارد) چه رسد به متهمان سیاسی و عادی! و هنگامی که از سرباز وظیفه سؤال کنید چرا بخاطر این رفتار از کادرها شکایت نمی‌کند خواهد گفت که شکایت نه تنها بی فایده است، بلکه اگر کسی بخواد این موارد را پیگیری کند با او رفتار بدتری خواهد شد!

بطور خلاصه رابطه متهم و بازجو در زندان بدین شرح است: متهم هیچ حقی ندارد اما بازجو قادر مطلق است. متهم حتی حق غذا خوردن ندارد و می‌تواند او را روزها گرسنه نگهدارند بدون اینکه مجبور باشند بخاطر این رفتار به کسی پاسخگو باشند. کسی بر رفتار بازجو نظارت نداشته و یا او را مؤاخذه نمی‌کند. اما متهم از هر سو تحت نظر است. متهم هویت بازجو را نمی‌داند ولی بازجو می‌تواند همه مسائل و حتی خصوصی‌ترین مسائل زندگی متهم را مورد سؤال قرار دهد و متهم را مجبور به پاسخ گفتن می‌کند. متهم حق داشتن وکیل را ندارد و نمی‌تواند هیچ ارتباطی با دنیای خارج برقرار کند. در مواردی که متهم ربوده شده است، حتی امکان ندارد تا خانواده خود را در جریان زندانی شدنش بگذارد و ممکن است خانواده‌اش نیز تا مدت‌ها بی‌خبر از او بمانند، بدون اینکه هیچ نهادی این امر را پیگیری کند. در بازداشتگاه یا زندان بهداشت یا امکانات مناسب زندگی وجود ندارد. بازجو نیز فردی بی‌وجدان است که مسلماً سلامت روانی ندارد و زندگی متهم از نظر او بی‌ارزش است.

در چنین شرایطی یک شکنجه‌گر روانپزش بر زندگی متهم تسلط کامل دارد و اگر اراده کند، هیچ عاملی نیست که بتواند جلوی تجاوز را بگیرد. بنابراین تجاوز در هر زمان ممکن است بنا به میل بازجو یا نگهبان انجام بگیرد. و این تازه خوش‌بینانه‌ترین دید ممکن است! یعنی هنگامی که فرض را بر این بگذاریم که تجاوز فقط به خواست چند نفر بیمار

انتخابات نمایشی ریاست جمهوری در مورد شکنجه و تجاوز در زندانها سبب شده است که توجه عده زیادی از مردم که تا پیش از این از لحاظ سیاسی بی‌تفاوت بودند به این مسائل جلب شود. همچنین به نظر می‌رسد که با تبلیغات وسیعی که رسانه‌های رژیم در مورد دروغ بودن ادعای تجاوز در زندانها به راه انداخته و صحبت‌هایی که پیرامون برخورد با مدعیان این امر می‌شود، در آینده نزدیک شاهد باشیم که عده دیگری از «خودبهای» سابق به دلیل این ادعا از صحنه سیاست حذف شوند.

مقامات اطلاعاتی و امنیتی رژیم از مدعیان تجاوز خواسته‌اند اسنادشان را ارائه دهند و تهدید کرده‌اند که در صورت ارائه نشدن سند و مدرک با ایشان برخورد خواهند کرد، گویا زندانیان سیاسی و غیرسیاسی می‌توانند با خود ضبط صوت و دوربین فیلم برداری به زندان ببرند و از شکنجه‌گران رژیم هنگامی که به آنها تجاوز می‌کنند فیلم تهیه کنند تا آنرا به عنوان سند «محکمه پسند» به رژیم ارائه دهند! چنانچه ما منتظر چنین اسناد «محکمه پسندی» باشیم باید پیشاپیش حق را به رژیم دهیم. زیرا به هنگام شکنجه و تجاوز در زندانها، نه تنها هیچ مدرکی را برای قربانی باقی نمی‌گذارند بلکه او را تهدید می‌کنند که اگر هنگام آزادی هم حرفی از جنایات صورت گرفته بزند، باید دوباره آن جنایات را تحمل کند.

اما بگذارید وضع عمومی زندانیان را بررسی کنیم تا ببینیم احتمال شکنجه و تجاوز در چه حدی است، زندانی چه دفاعی در مقابل تجاوز دارد و نظارت و کنترل بر بازجویان و نگهبانان (بخوانید شکنجه‌گران) او چقدر است؟ بارها در عکسها و فیلمهای تهیه شده توسط مردم (و اگر در ایران هستیم با چشمان خود) دیده‌ایم که مأموران رژیم چقدر وحشیانه با معترضین سیاسی یا افراد عادی که تنها جرمشان بدحجابی است یا به زعم مأموران رژیم «اراذل و اوباش» هستند برخورد می‌کنند. حتی دیده‌ایم که چگونه هنگامی که یک دسته بزرگ از مأموران و لباس شخصی‌ها حرکت می‌کنند، اگر یک یا چند نفر از آنها مردم را مورد ضرب و شتم قرار دهند یا اموال مردم را تخریب کنند بقیه اعضای گروه هیچ اعتراضی به آنها نمی‌کنند. این برخوردها جلوی چشم مردم است. حالا حساب کنید وقتی در روز روشن جلوی چشم مردم این جنایات اتفاق می‌افتند، هنگامی که امکان تهیه عکس و فیلم وجود دارد، شاهدان ناظر ماجرا هستند و مردم حداقل می‌توانند با دست خالی از

اجتماعی و طرف داران بازار آزاد نئولیبرال، بالاخره نماینده گان شرکت کننده در این کنفرانس موافقت کردند که باید مزدحداقل قانونی و یک سان در سراسر کشورهای اروپائی تعیین گردد. توضیح این مطلب ضروری است که باتوجه به ماهیت رفرمیستی اکثر اتحادیه های شرکت کننده در این کنفرانس، تصمیمات قاطعی در رابطه با بهبود وضعیت معیشتی کارگران اتخاذ نشد.



از نامه های رسیده. بقیه از صفحه آخر

هزاران سال قبل از تمدن در آلمان، انگلیس و فرانسه شکل گرفتند. اتفاقاً سختی شرایط باعث می‌شود که انسانها بجای آنکه فقط مصرف کننده محصولات طبیعت باشند به سازنده تبدیل شوند و از این طریق خلاقیت و بازدهی کار خود را افزایش دهند. در مورد استبداد نیز تا شروع دوران معاصر استبداد در جوامع غربی هیچگاه کمتر از شرق نبود. استبداد باید به عنوان معلول در نظر گرفته شود و نه علت.

در ضمن درباره مانیفست حزب کمونیست که توسط انتشارات حزب چند سال پیش منتشر گشته بود می‌خواستم متذکر شوم که پیشگفتارهای مارکس و انگلس بر چاپهای مختلف آن بسیار مهم هستند و توضیح می‌دهند که مثلاً کدام قسمتها مربوط به شرایط خاصی بوده و کهنه شده اند یا کدام قسمتها در طی پراتیک صحت و اهمیت خود را اثبات کرده اند. متأسفانه نسخه منتشره توسط حزب فاقد مقدمه‌ها است. خوب است رفقا زحمت بکشند و این مشکل را برطرف سازند. کلا ترجمه مانیفست به فارسی همواره در دسرساز بوده است، برخی اوقات ترجمه های گوناگون معانی متفاوت دارند. به نظر من خوب است که یک هیئت متخصص یکبار برای همیشه به این کاستی پایان دهد و با در نظر گرفتن اشکالات ترجمه های قبلی و مقایسه ترجمه زبانهای متفاوت یک نسخه ترجمه شده بی نقص ارائه دهد که برای همه موفق باشید.

مسئله شکنجه و تجاوز در زندانهای جمهوری اسلامی

افشاگریهای اخیر برخی شکست خوردگان



روانی که بر زندگی متهم تسلط دارند، برای ارضاء جنسی شان صورت می گیرد و تجاوز یک شکنجه برنامه ریزی شده برای درهم شکستن اراده و شخصیت متهم نیست!

هنگامی که دژخیمان رژیم با متهمان در چنین رابطه ناعادلانه و نابرابری قرار می گیرند یعنی چند روانپزشک ظالم کنترل زندگی یک نفر بی دفاع را در دست می گیرند، تنها امید متهم می تواند این باشد که «به خیر بگذرد». ممکن است دهها، صدها یا حتی هزاران بار «به خیر بگذرد» اما دیر یا زود بالاخره اتفاقی که نباید بیافتد خواهد افتاد. و زمانی که چنین شد قربانی چه کار می تواند بکند؟ اقتدار دژخیمان فقط محدود به داخل زندان نیست بلکه در خارج از زندان هم می توانند هر زمان که اراده کردند و بدون هیچ دلیل یا مدرک قانع کننده یا ارائه حکم، افراد را دستگیر و برایشان پرونده سازی کنند. وقتی کسانی که تا دیروز جزو بنیان گذاران و خادمان رژیم بودند امروز در بیدادگاههای رژیم مجبورند اعتراف کنند که جاسوس و توطئه گر بوده اند، تکلیف «غیرخودیها» چیست؟ در این شرایط اگر کسی مدعی شود که شکنجه شده یا مورد تجاوز واقع شده است، باید دوباره در شرایطی نابرابر با دژخیمان رژیم درافتد.

برخلاف ادعاهای شکست خوردگان انتخابات فرمایشی اخیر نظیر کروبی، شکنجه و تجاوز به هیچ وجه استثنائی، نادر و جدید نبوده اند بلکه از آغاز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی وجود داشته اند و بدون آنها رژیم تاکنون دوام نیاورده بود. زن و مرد، پیر و جوان، سیاسی و غیرسیاسی به دفعات بی شماری مورد شکنجه و تجاوز قرار گرفته اند. خیلی از آنها از شکنجه گاهها و زندانها زنده بیرون نیامدند تا شرح آنچه را که بر ایشان گذشته است تعریف کنند.

زمانی می توان گفت که شکنجه و تجاوز ناممکن است (یا حداقل ادعا کرد استثنائی و نادر هستند) که سدی در مقابل آن وجود داشته باشد، یعنی متهم یا مجرم از حداقل حقوقی برخوردار باشد و بر رفتار نیروهای انتظامی و امنیتی نیز نظارت کافی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر امید زندانی این نباشد که شانس بیاورد و «به خیر بگذرد» بلکه او از ابتدای دستگیری مطمئن باشد که از حقوق انسانی برخوردار است و کسی توانایی زیر پا گذاشتن حقوق او را ندارد. این هم ممکن نیست مگر زمانی که وظیفه نیروهای انتظامی و امنیتی نه حفاظت از منافع عدهای مستبد و استثمارگر بلکه خدمت

به مردم باشد. تا زمانی که چنین تغییری در وظیفه این نیروها صورت نگرفته است، چه در ایران باشد یا عراق، افغانستان، آمریکا، ترکیه، ازبکستان یا ... نقض حقوق بشر ادامه خواهد یافت و با آشکار شدن چند مورد خاص و برخورد با مسئولان رده پایین، نظیر ماجرای کهریزک یا زندانهای امپریالیستهای آمریکایی و متحدانشان، اصل مسئله به جای خود باقی خواهد بود و اینها صرفاً نیرنگهایی در دست حاکمان هستند تا بتوانند ادعا کنند که نقض حقوق بشر، نه پدیده ای نهادینه شده در عصر گندیدگی سرمایه داری بلکه امر نادری است که اینجا یا آنجا به میل و اراده شخصی این یا آن مأمور خودسر انجام شده است!!



بورژوا لیبرال.. بقیه از صفحه آخر

آقای داریوش همایون و حرب مشروطه اش که از رژیم سلطنتی هنوز نبریده است، گوئی صدای پای انقلاب کارگران و زحمت کشان را شنیده و آشفته، درهم آهنگی با نئولیبرالیسم غربی، به دفاع از «جنبش سبز» پرداخته و در چارچوب رژیم اسلامی دست به تبلیغات زده و عاقبت طلب شده است؟!

مردم در خیابانها شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی»، «مرگ بر دیکتاتور» و «مرگ بر خامنه ای» و «زنده باد آزادی» سرمی دهند و آقای همایون در دفاع از جمهوری اسلامی و ولایت فقیه «واقع گرا» شده و تنها هنرش این است که در لافهای رد احمدی نژاد، برای از بین رفتن هرگونه مقاومت و قید و شرطی در مقابل ورود سرمایه های انحصارات فراملی امپریالیستی، سیاست «آهسته بیا، آهسته برو که گربه ساخت نزند» را جار می زند و وانمود می سازد که «مردم گزینه واقعی شان» یعنی جنبش سبز را انتخاب کرده اند!

«جنبش سبز» جزء لاینفک نظام اسلامی است و آقای همایون نگران نباشد که این جنبش «نیاز به متحدانی به ویژه از دستگاه حکومتی دارد». البته ایشان و بسیاری از سلطنت طلبهای «نرم» نیز بر اساس عقیده ای مشابه نظرایشان به جنبش سبز لبیک گفتند، با این امید که وقتی اوضاع به هم خورد زمینه برای بازگشت آنان به قدرت فراهم خواهد شد!

او با حيله گریهای بی مقدار بورژوا منشا نه و ابن الوقت «حفظ نظام در مرحله کنونی

را اولویتی واقع گرایانه» می داند. در حالی که اکثریت عظیم مردم ایران و در پیشاپیش آنان کارگران و زحمت کشان که یک لحظه آرامش و خوشی در چهارچوب این نظام به خود ندیده اند خواهان سرنگونی آن رژیم و استقرار حکومتی هستند که مدافع منافع این توده ی عظیم مردم باشد. کمونیستها از این بدیل حمایت می کنند و چنین بدیلی هم جز پایان دادن به مناسبات ضدبشری سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم و حکومت شورائی در ایران نمی تواند باشد. حاکمیت سرمایه در اشکال مختلف سلطنتی، جمهوری، جمهوری اسلامی، جوامع گوی خواست رهائی کارگران و زحمت کشان از استثمار و ستم طبقاتی، رهائی زنان از قید مردسالاری و مذهب و رسیدن به حقوق برابر با مردان در عرصه ی اجتماع، رهائی ملل تحت ستم از شوینیسم ملت فارس حاکمان، آزادی دانش گاهها به مثابه سنگر علم و خرد از جمودفکری اسلامی و بورژوائی، دست رسی کلیه ی شهروندان به آموزش و پرورش مجانی و بیمه و بهداشت رایگان و غیره ممکن نیست.

نئولیبرال - لیبرالهای مدرن غرب گرا ماهیتی بهتر از این نداشته و از زبان آقای همایون نفرتشان را از تغییر انقلابی نظام اعلام می دارند. جای تعجبی هم نیست زیرا: «از کوزه همان برون تراود که در اوست»!

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.



پاسخ های در خود تأمل به پرسش های حائز اهمیت

در فاز فعلی تاریخ سرمایه داری (چرخش به سوی بازار آزاد نئولیبرالیسم در پرتو تشدید پروسه فلاکت بار جهانی شدن سرمایه در سی سال گذشته)

پرسش دوم : آیا واقعا دولت اوپاما در عین حال که قصد دارد نیروهای نظامی آمریکا را حداقل تا سال ۲۰۱۱ ، از عراق خارج سازد ، برنامه ریخته که جنگ را از افغانستان به پاکستان گسترش دهد ؟

- بیش از پاسخ به این سؤال ، بگذارید به توضیح یک نکته اساسی بپردازم . نیم نگاهی به تاریخ رشد پدیده میلیناریسم آمریکا نشان می دهد که هیئت حاکمه آمریکا بعد از کسب موقعیت نظامی در کشوری از جهان هیچ وقت داوطلبانه به حضور نظامی خود در آن کشور خاتمه نداده است . بطور مثال ، در سال ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی) نیروهای نظامی آمریکا همراه نیروهای دیگر متفقین (شوروی و انگلستان) ایران را اشغال کردند . با اینکه طبق موافقت نامه کنفرانس تهران قرار شد که کلیه نیروهای متفقین بعد از پایان جنگ جهانی دوم خاک ایران را ترک کنند ، ولی حضور نظامی آمریکا در ایران (برخلاف نیروهای نظامی شوروی که در سال ۱۹۴۶ = ۱۳۲۵ خورشیدی ایران را ترک کردند) تا انقلاب ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) ادامه یافت . درست است که سربازان و دیگر اعضای پرسنل نظامی آمریکا ایران را تخلیه کردند ولی آمریکا با ایجاد پایگاه نظامی و استخدام مستشاران نظامی خود در نیروهای دریایی ، هوایی و زمینی بویژه ژاندارمری ایران ، حضور نظامی خود را در ایران تا انقلاب ۱۳۵۷ ماندگار ساخت . این امر فقط به کشورهای جهان سوم محدود نمی شد . آمریکا بعد از کسب حضور نظامی در کشورهای آلمان ، انگلستان ، ایتالیا ، ژاپن و... در بحبوحه جنگ جهانی دوم هیچ وقت به حضور نظامی و وجود پایگاههای نظامی خود در آن کشورها خاتمه نداد .

امروز نیز دولت اوپاما با اینکه سربازان آمریکائی را تا سال ۲۰۱۱ از خاک عراق بیرون خواهد کشید ولی عراق هم اکنون به یکی از وسیعترین پایگاههای نظامی آمریکا مثل عربستان سعودی ، مصر ، بحرین و... تبدیل شده است .

به هر رو در " اف - پاک " (افغانستان - پاکستان) دولت اوپاما در حال ساختن سفارتخانه های عظیم در داخل ناحیه های " سبز " به الگوی " ناحیه سبز " بغداد ◀

هم اکنون متجاوز از ۴۰ میلیون انسان در کشورهای ثروتمند شمال (آمریکا ، ژاپن و کشورهای اروپای آتلانتیک) از سوء تغذیه مزمن در خطر نابودی قرار گرفته اند و تعداد آنها روبه ازدیاد است . در بین کشورهای پیرامونی شاید هائیتی و بنگلادش بهترین نمونه های فلاکت بار گرسنگی و مرگ و میر منبعث از آن باشند . نیت نگارنده در اینجا به هیچوجه تعبیه عزاداری تاریخی نیست ، منظور این است که مفهوم گردد که وقتیکه نزدیک به دو قرن پیش نیروهای امپراطوری انگلستان در سواحل بنگلادش (آن زمان " بنگال غربی " یکی از ایالات هندوستان) لنگر انداختند از وجود ثروت و مواد غذایی فراوان و در دسترس بودن آن ها " شوک " شدند . هائیتی نیز که بحران کنونی غذا در اوایل ۲۰۰۸ در آن کشور آغاز گشت ، مثل بنگلادش مظهر فلاکت نمایانی است . مثل بنگلادش ، زمانی که نیروهای اروپائی وارد این جزیره گشتند از وجود ثروت بویژه وفور مواد غذایی و کشاورزی " شوک " شدند . ثروت های فراوان این دو کشور توسط متجاوزین به تاراج رفته و در توسعه یافتگی فرانسه و انگلستان در قرن نوزدهم نقش مهمی ایفاء کردند . در یک کلام ، بحران غذا که یکی از بحران های جاری " ماها " یعنی بشریت زحمتکش است منبعث از " خواست خدا " و طبیعت و یا از ویژه گی های " غیر متغیر فرهنگ های متفاوت " نیست . این بحران از تبعات فلاکت بار تقسیم جهان به دو بخش مرکزها و پیرامونی ها است که خود ناشی از گسترش جهانی حرکت سرمایه در تاریخ پانصد ساله سرمایه داری است . به غیر از بانکداران و شرکت های فراملی کشاورزی ، شبکه نظامی - صنعتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بویژه در آمریکا از دیگر عاملین اصلی بحران غذا گرسنگی در جهان است . آنها مرتباً بعد از تاراج و استثمار منابع طبیعی و نیروی انسانی (اخذ سود اضافی و انباشت سرمایه) و با تولید بیشتر سلاح های نظامی و گسترش پایگاههای نظامی و جنگ های بی پایان خود می خواهند بر سراسر کره خاکی تسلط بی منازع (هژمونی) کسب کنند . در یک کلام می توان گفت بحران غذا که امروز در بخش بزرگی از جنوب بیش از همه جا ، بیداد می کند و بحران مالی جاری در کشورهای شمال دارای ریشه های مشترک هستند : پدیده های " دو قلو " و منبعث از تکامل سرمایه داری

پرسش اول : آیا بحران های جاری و راه حل برون رفت از آنها مشمول تمامی بشریت است ؟ یا اینکه به این بحران ها نیز وابستگی کامل به موقعیت طبقاتی " آنها " و " ماها " دارد ؟

- بدون تردید وقتی که " آنها " (سردمداران کشورهای جی ۸ و انحصارات مالی فراملی ها و رسانه های گروهی گوش به فرمان نظام جهانی سرمایه) از بحران و راه برون رفت از آن صحبت می کنند ، منظورشان " بحران مالی " است که کشورهای ثروتمند " مرکز " را بطور نمایان از اوایل سال ۲۰۰۸ تاکنون در بر گرفته است . در حالی که دیگران یعنی " ماها " (نیروهای چپ عام : چالشگران و قربانیان نظام جهانی) جهان و تلاطمات موجود در آن را بطور متفاوتی می بینیم . برای مثال ، روزنامه " نیو نیشن " چاپ بنگلادش گزارش می دهد که : به این نکته مهم باید توجه کرد که " آنها " تریلیون ها دلار را در طول بویژه دو سال گذشته ، صرف نجات نهادهای مالی جهانی ساخته اند در حالی که در کنفرانس آنها در رم در اوایل سال ۲۰۰۹ کشورهای ثروتمند جی ۸ قول دادند که فقط ۱۲ میلیارد دلار برای برون رفت از بحران غذا خرج خواهند کرد و تاکنون از آن مقدار فقط یک میلیارد دلار خرج شده است . حتی امید به اینکه ممکن است اقلا فقر مزمن و فراگیر و مطلق در جهان را تا سال ۲۰۱۵ طبق تصویب لایحه اخیر سازمان ملل متحد مورد " تعدیل " قرار داده و کاهش دهند نیز اکنون از بین رفته است . علت این امر که گرسنگان میلیاردی در جهان به غذا دسترسی ندارند نه به خاطر این است که مواد غذایی کافی موجود نیست ، بلکه به این خاطر است که " آنها " (بویژه شرکت های فراملی مواد کشاورزی) حاضر نیستند که مواد غذایی فراوانی را که عموماً از طریق احتکار ذخیره کرده اند ، در دسترس گرسنگان در حال مرگ و میر از گرسنگی و سوء تغذیه قرار دهند . فراموش نشود که گرسنگی نیز مثل پدیده های دیگر امروز به برکت اعمال قوانین فلاکت بار " بازار آزاد " نئولیبرالی بیش از پیش بویژه در بیست سال گذشته ، جهانی گشته است . اگر روزگاری گرسنگی مزمن و مرگ و میر و سوء تغذیه عمدتاً از ویژه گی های کشورهای پیرامونی (جهان سوم) محسوب می شد ، امروز این ویژگی در داخل کشورهای ثروتمند مرکز (جهان اول) نیز به سرعت رو به رشد است



کند. آیا به نظر شما تضادهای موجود بین مسلمانان جهان و کشورهای غربی و یا بین مسلمانان و هندوها در هندوستان و یا بین مسیحیان و مسلمانان در نیجریه و پاکستان تضادهای واقعی عینی بر اساس تئوری " تلافی تمدن ها " و گفتمان های جاری در بین اسلام گرایان امت گرا هستند؟ و اگر نیستند پس تضادهای اصلی و واقعی عینی امروز در جهان کدامین هستند؟

اسلام سیاسی و دیگر بنیادگرایی های مذهبی و دینی جنبش هائی هستند که در دوران معاصر بویژه در دوره " جنگ سرد " ، توسط نهادهای گوناگون متعلق به نظام جهانی سرمایه بوجود آمدند که از گسترش و توسعه اندیشه های رهائیبخش ملی و سوسیالیستی در سراسر جهان بویژه در کشورهای جنوب ، جلوگیری کنند . اسلام گرایان امت پرست در ایران ، مصر و... مثل بنیاد گرایان لامنائیست در چین ، برمه و ... و بنیادگرایان هندوتوا در هندوستان همگی در راستای خدمت به بقای وضع موجود (به نفع نظام سرمایه داری) ، مشترکا تلاش می کنند که از ادغام ، همبستگی و در نهایت همکاری بین زحمتکشان کشورهای " مرکز " و " پیرامونی " علیه نظام حاکم سرمایه جلوگیری کنند . این بنیادگرایان هر کجا که هستند با قرار دادن محل و قلمرو سیاسی عمل خود در درون فرهنگ ها بویژه ادیان و مذاهب می خواهند با حمله به ارزش های فرهنگی و اجتماعی مردمان کشورهای مرکز و ترویج اندیشه ها و تضادهای کاذب مبنی بر تلافی تمدن ها و فرهنگ ها ، افکار عمومی جهانی و اذهان قربانیان نظام را از کسب آگاهی به این امر که تضاد عینی در جهان چیزی به غیر از واقعیت های سرمایه داری واقعا موجود و عروج و گسترش چشم اندازهای سوسیالیستی نیست ، محروم سازند . تئوری های ارتجاعی و تاریک اندیش " ما مسلمان هستیم " ، به " امت اسلامی تعلق داریم " و بحران ها در " غرب " به " ما مربوط نیست " نه تنها نقش حاکم نظام جهانی را ندیده می گیرند بلکه در کشورهای مصر ، ایران ، هندوستان و... منجر به تصویب لایحه های ضد کارگری ، ضد مردمی و خصوصی سازی ، کالا سازی و ملی زدائی به نفع بانک جهانی ، صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی می گردند . آرای نمایندگان بنیادگرایان و " اصول گرایان " و هندوتوا به ترتیب در مصر ، ایران و هندوستان در دهه اخیر به نفع لغو مقررات عمومی از یک سو و سیاست های خصوصی سازی در امور آموزش

و حمایت باراک اوباما اتفاق افتاد ، در تاریخ نظامی - سیاسی آمریکا کاملا غیرمترقبه و بی نظیر می باشد (برای جزئیات عزل و اخراج و نه استعفای داوطلبانه این ژنرال ، رجوع کنید به : روزنامه " واشنگتن پست " ۱۲ و ۱۳ آگوست ۲۰۰۹) . ولی واقعیت این است که سیاست های آمریکا در افغانستان - پاکستان از به کاربرد " یک اشتباه استراتژیک " سرچشمه نمی گیرد . آمریکا خواهان دولتی قوی در پاکستان است ، اما مایل است سرخ آن دولت در دست آمریکا باشد . در این مورد آمریکا جز افسران عالیرتبه ارتش و سازمان امنیت پاکستان (آ . اس . آ) جایگزین دیگری برای برپائی یک دولت قوی فرمانبردار ندارد . ارتش پاکستان بویژه افسران عالیرتبه آن ، به دلیل اعمال دیکتاتوری بر اقشار مختلف مردم در دوره های مختلف حکومت های ایوب خان ، یحیی خان و سپس ضیاء الحق و بعدا پرویز مشرف هم نزد احزاب سیاسی و هم نزد مردم به هیچ وجه اعتبار و وجهه ای ندارند . در نتیجه به باور این نگارنده ، اگر دولت سکولار فعلی گیلانی - زرداری اچنانا بخواهند مستقل از سیاست های آمریکا عمل کند و امکان این امر به خاطر موقعیت استراتژیکی ارضی پاکستان (و رابطه دوستانه تاریخی آن کشور با چین) بعید به نظر نمی رسد ، در نتیجه آمریکا سیاست های خود را در جهت ایجاد بی ثباتی در پاکستان به پیش برده و حتی دست به تجزیه پاکستان بر اساس مدل یوگسلاوی خواهد زد .

پرسش سوم : در پرتو وقایع تکانهنده سال های اخیر - حادثه مرموز یازده سپتامبر ۲۰۰۱ ، حمله نظامی آمریکا به افغانستان و سپس عراق ، گسترش آشوب و گرسنگی در جهان بویژه در بخشی از آفریقا ، حمله نظامی اسرائیل به لبنان در سال ۲۰۰۶ و به نوار غزه در آغاز سال ۲۰۰۹ ، شیوع اسلام سیاسی و دیگر بنیادگرایی های دینی و مذهبی در عراق و افغانستان و گسترش آنها در پاکستان و هندوستان و غرب چین (تبت و ایالت شین جیان) - روشنفکران و ایدئولوگ های طرفدار " پایان تاریخ " و " تلافی تمدن ها " از یک سو و طرفداران انواع و اقسام بنیادگرایی و اولتراناسیونالیست های شوینیست از سوی دیگر فرصت پیدا کرده اند که گفتمان جاری خود را بیش از پیش اشاعه دهند که بشریت وارد دوره ای از تاریخ خود گشته که در آن فرهنگ بویژه دین و مذهب و هویت اتنیکی ، موقعیت متفوق اتخاذ نموده و نقش فراتاریخی در جوامع بشری ایفاء می

است که در مقام مقایسه با سفارتخانه های آمریکا در کشورهای جهان از نظر وسعت و تعداد پرسنل ها بی سابقه و کم نظیر است . وجود سفارتخانه های به این بزرگی علائمی از " ماندگاری " آمریکا در این منطقه سوق الجیشی که در شمال غربی مرزهای چین قرار دارد ، می باشد . اوباما همزمان با اعلام این نکته که دولت او خواهان حضور وسیع و محکم آمریکا در آن بخش از آسیای جنوبی است تلاش می کند با افزایش جنگ علیه القاعده بویژه طالبان ها در افغانستان بخشی از آنها را مجبور به عقب نشینی و فرار به داخل خاک پاکستان سازد . بررسی جغرافیای انسانی مرزهای پاکستان و افغانستان نشان می دهد که عشایر پشتون زبان ساکنین مرزهای آن دو کشور هیچ وقت مرزبندی مصنوعی که امپریالیسم انگلستان در نیمه اول قرن بیستم بر آنان تحمیل کرد را نپذیرفتند . دقیقا در این بخش از مرزهای پاکستان و افغانستان است که جنگ فعلی روزانه مشتعل تر می گردد سلیق هریسون (یکی از تحلیلگران معتبر در امور منطقه آسیای جنوبی) اخیرا گفت که پی آمد سیاست های فعلی آمریکای اوباما احتمالا رشد و عروج " پشتونستان اسلامی " در آن بخش از مرزهای افغانستان و پاکستان و نتیجتا آغاز تضعیف پاکستان به عنوان یک کشور - ملت و تجزیه تدریجی آن به حداقل ۴ کشور در مانده و فرتوت در آینده خواهد بود .

با توجه به فعل و انفعالات نظامی در مرزهای افغانستان و پاکستان (" پشتونستان ") یکی از خبرگان عالیرتبه ارتش آمریکا که تجارب قابل ملاحظه ای از فعالیت های ضد شورشی خود در عراق دارد ، بطور غیر مترقبه اعلام داشت که به نظر او سیاست های اوباما در اف - پاک بطور کلی بر پایه یک " اشتباه استراتژیک " اساسی بنا شده که خیلی احتمال دارد که به سقوط پاکستان به عنوان یک " ملت - دولت " واحد منجر گردد . او در صحبت خود تاکید کرد که با در نظر گرفتن وسعت " ویژگی ترکیب جمعیت ۷۵ میلیون نفری و همچنین موقعیت استراتژیکی آن کشور " سقوط پاکستان فاجعه " به بار خواهد آورد که مسائل و بحران های جاری را در جهان تحت الشعاع خود قرار خواهد داد . این ژنرال آمریکائی که فرماندهی کلیه نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان در اوایل سال ۲۰۰۹ به او واگذار شده بود ، بعد از بیان این نظرگاه به رابرت گیتس وزیر امور دفاعی آمریکا بلافاصله در نیمه اول ماه اوت ۲۰۰۹ از مقام خود اخراج شده و بازنشسته اعلام گشت . عزل و اخراج این ژنرال که با عنایت





توسعه یابند باید از سیاست های کشورهای توسعه یافته پیروی کرده و درهای خود را به سوی امواج " بازار آزاد " سرمایه داری و تقسیم کار در سطح جهانی باز کنند .

در دهه های پنجاه و شصت قرن بیستم ، بخشی از مارکسیست ها با ارائه بعد جهانی حرکت سرمایه گفتمان مسلط عدم رابطه بین توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی را به چالش طلبیده و با تکیه بر تئوری رشد ناموزون جهانی پدیده پولاریزاسیون (شکاف اندازی و قطب سازی) سرمایه در سطح جهانی را بطور جامعی شرح دادند . این نظرگاه با تکیه بر تحلیل عواقب پولاریزاسیون نشان می دهد که چگونه سرمایه در حرکت لاینقطع جهانی خود جهان ما را به دو بخش توسعه یافته (کشورهای مرکز) و توسعه نیافته (کشورهای پیرامونی) تقسیم می کند . در این چهارچوب تحلیلی، توسعه پیرامونی (توسعه نیافتگی) همیشه تاریخ بی پایان " تعدیل " به تقاضا و نیازهای سرمایه حاکم بوده است . در مسیر این تاریخ کشورهای مرکز خود را دائما " دوباره سازی " کرده و کشورهای پیرامونی خود را دائما با این دوباره سازی ها مطابقت داده اند . این چهارچوب بر آن است که کشورهای پیرامونی می توانند خود را از طریق " گسست " (" انقطاع ") از محور سرمایه نجات دهند : یعنی مضمون و استراتژی های روابط خارجی کشورهای در بند باید در خدمت منطق توسعه داخلی (ملی) آن کشورها قرار گیرند . در غیر این صورت ، پروسه جهانی شدن سرمایه تشدید پیدا کرده و نتیجتاً بعد و وسعت پولاریزاسیون (پیرامونی سازی) گسترش خواهد یافت .

۲ - جهانی شدن سرمایه (گلوبالیزاسیون) که شکاف براندازی و قطب سازی از تبعات فوری آن است ، توسعه نیافتگی کشورهای پیرامونی و توسعه یافتگی کشورهای مرکز را لازم و ملزوم هم ساخته و آن دو را به دو روی یک سکه تبدیل می سازد . نظام حاکم جهانی ، بر پایه قانون ارزش حاکم بر بازار ، تجارت کالا و حرکت سرمایه را عمومیت می دهد ولی نیروی کار و زحمت را اجازه شرکت در این انتگراسیون نمی دهد . حتی فراسوی حاکمیت و تمامیت قانون ارزش ها ، بررسی اوضاع جهان بخوبی نشان می دهد که دسترسی نابرابر به منابع طبیعی ، تجمع در صد انحصارات مالی بویژه در امور تکنولوژیکی طب و بهداشت و آموزش و پرورش در دست فراملی های مرکز ، تمرکز مکانیسم های قدرقدرتی های نظامی در دست راس نظام و بالاخره تقوق سبک زندگی مصرف گرایی بطور

از سوی کشورهای جهان سوم (جنوب) در مقابل استراتژی رهبران کشورهای مرکز (جی ۸ و فراملی های مالی و...) است که می خواهد ماها در کشورهای جهان سوم پیوسته سیاست های کشوری و ملی خود را با تقاضاها و نیازهای آنها (منطق حرکت سرمایه) مورد تعدیل و تغییر قرار دهیم . نظرگاه و پروژه گسست خواهان تعدیل از سوی آنها به نفع کشورهای جنوب است . همکاری ، همبستگی و برقراری ارتباط بین قربانیان نظام جهانی سرمایه در کشورهای در بند جهان سوم و زحمتکشان کشورهای امپریالیستی مرکز که به نوبه خود قربانیان " درون شکم " این هیولای جهانی هستند ، می تواند این امر گسست را میسر سازد . گسست از نظام جهانی سرمایه می تواند نه تنها به توسعه جدی و اصیل کشورهای جنوب بویژه به بهبودی وضعیت معیشتی و ارتقاء سطح زندگی زحمتکشان آن کشورها منجر گردد بلکه می تواند به توسعه زندگی عمومی و رفاه مادی و معنوی اقشار مختلف مردم در کشورهای مرکز نیز بیانجامد . در یک کلام ، مردم جهان (افکار عمومی جهانی) خواهان استقرار گلوبولیزاسیون " ماها " هستند و این خواست انسانی می تواند به همت چالشگران ضد نظام که در کشورهای مرکز و پیرامونی فعال بوده و خواهان تشکل و سازماندهی قربانیان نظام و ترویج همکاری ، همبستگی و همدلی بین زحمتکشان جنوب و شمال علیه نظام حاکم هستند ، برآورد گردد .



ده نکته حائز اهمیت درباره جهانی شدن سرمایه و پروسه پیرامونی سازی

۱ - تا آغاز نیمه دوم قرن بیستم ، محققین اقتصاد سیاسی در کشورهای سرمایه داری بر آن بودند که پدیده توسعه نیافتگی رابطه ارگانیک تاریخی با پدیده توسعه یافتگی ندارد . بر این اساس طرفداران این نظرگاه معتقد بودند که کشورهای توسعه نیافته برای اینکه

و پرورش ، بهداشت و تحمیل افزایش مالیات بر زمین از سوی دیگر بوده و در تعمیق شکاف بین فقر و ثروت ، گسترش بی خانمانی ، رشد چشمگیر درصد کودکان خیابانی و رواج فراگیر فحشا و اعتیاد به مواد مخدر و... در این کشورها نقش کلیدی داشته اند .

پرسش چهارم - خیلی از مارکسیست های متعلق به کمپ چهارچوب تحلیلی از نظام جهانی سرمایه که گاهی نیز به مارکسیست های " جهان سومی " معروفند به درستی مطرح می کنند ، اسلام گرانی و یا هر نوع بنیادگرایی دینی و مذهبی همراه با انواع و اقسام اولتراناسیونالیست های شوونیست ، بدون آن که با همدیگر تبادل نظر کرده و یا حتی ارتباطی با همدیگر داشته باشند ، مشترکا کوشش می کنند که با گسترش و ترویج تضادهای کاذب (مثل تلاقی بین مسلمانان و مسیحیان ، مسلمانان و هندوها ، یا شیعه ها و سنی ها و) از ادغام ، همکاری و همبستگی بین قربانیان نظام جهانی در کشورهای مرکز و کشورهای پیرامونی بر علیه نظام جهانی جلوگیری کنند . غوطه خوردن زحمتکشان و کارگران این کشورها در " دریای توهمات " دینی ، مذهبی ، خاک پرستی و ملت پرستی (که جملگی گفتمان ها و تضادهای کاذب هستند) این توده های زحمتکش را سال ها از رسیدن به این آگاهی که تضاد اصلی در جهان بین فقر و ثروت است ، محروم می سازد . از سوی دیگر آیا تبلیغ برپایی یک " جنبش جهانی " که زحمتکشان " شرق " و " غرب " (کشورهای مرکز و کشورهای پیرامونی) را (در جهت به چالش طلبیدن نظام جهانی) همبسته و متحد سازد ، اصل راهکار " انقطاع " (اصل نیاز گسست کشورهای جهان سوم از محور نظام جهانی) را نادیده و یا نفی نمی کند ؟

اصل گسست به هیچ وجه نقش کلیدی خود را در این فعل و انفعالات (ادغام و همکاری و بالاخره همبستگی توده های زحمتکش مرکز و پیرامونی) از دست نمی دهند . سرمایه داری در شکل و مرحله جهانی تر شدنش به پروسه تعمیق شکاف بین مرکز و پیرامونی (بین شمال و جنوب) شدت می بخشد . ماندن در محور و مدار این نظام به امید سبقت جوئی و به آنها رسیدن یک اندیشه واهی و پر از توهم است . و اما پروژه گسست به هیچ وجه به معنی انقطاع از بقیه جهان و یا ایجاد خودکفائی نیست . گسست دقیقاً یک استراتژی در مقابل استراتژی نظام جهانی است . یعنی طرح و پیاده ساختن یک استراتژی توسعه



نمایان و آشکار پروسه پولاریزاسیون را در ابعاد گوناگون در سی سال گذشته شدت بخشیده است.

۳- پروسه پولاریزاسیون ثروت و قدرت در تاریخ پانصد ساله سرمایه داری از سه مرحله تاریخی عبور کرده است. در قرون هفدهم و هیجدهم به شکرانه استعمار قاره آمریکا و بخش های دیگر جهان، کشورهای اروپای آتلانتیک (اسپانیا، پرتغال، انگلستان، هلند، فرانسه و...) به توسعه سرمایه داری مرکانتالیستی خود شدت بخشیده و برای اولین بار یک موقعیت متفوق جدی در مقابل تمدن های مشرق زمین به دست آوردند. این تفوق که عمدتاً در حیطه های نظامی و دریانوردی بود به قدرت های اروپای آتلانتیک فرصت داد که با تهاجم و حمله های نظامی به کشورهای "مشرق زمین" باعث گردند که آن کشورها نتوانند به رشد مرحله مرکانتالیستی خود ادامه دهند. در قرن نوزدهم، انقلاب صنعتی و سپس رشد انحصارات مالی سرمایه داری در اروپای آتلانتیک و آمریکای شمالی به پروسه پولاریزاسیون در سطح جهانی شدت بخشیده و جهان را به دو بخش "صنعتی" و "غیر صنعتی" تقسیم کرد. شایان توجه است که در قرن بیستم بویژه در دوره ی "جنگ سرد" (۱۹۹۱-۱۹۴۷) کشورهای متعددی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین یا صنعتی گشتند و یا در راه صنعتی شدن قدم های موثری برداشتند. ولی صنعتی شدن اکثریت عظیمی از کشورهای پیرامونی نه تنها به عمر پروسه پولاریزاسیون خاتمه نداد، بلکه ابعاد شکاف اندازی و قطب سازی را بین مرکزها و پیرامونی ها وسیع تر و عمیق تر ساخت.

۴- در مرحله کنونی (از آغاز بحران ساختاری اوایل دهه ۱۹۷۰ به این سو)، اندیشه تسلط بر جهان به وسیله مرکزهای نظام جهانی سرمایه (که مسلح به "پنج انحصار بزرگ" هستند) به گسترش پولاریزاسیون بیش از هر زمانی در تاریخ سرمایه داری، شدت بخشیده است. بدون تردید، صنعتی شدن یک بخش از جهان پیرامونی (جهان سوم) و "جهان چهارمی" ساختن بخش دیگری از جهان پیرامونی، یکی از ویژگی های مهم این مرحله از تاریخ رشد پولاریزاسیون در جهان است.

۵- تا اوایل دهه ۱۹۷۰ در بخشی از کشورهای در بند پیرامونی تلاش هایی در جهت گسست از نظام جهانی در جهت توسعه یافتگی بوقوع پیوستند که مجموعاً به نام پروژه های "عهد باندونگ" : ۱۹۷۵-۱۹۵۵ "معروف گشتند. این پروژه ها که

می خواستند بعد از استعمارزدائی کشورهای بویژه سه قاره خود را از تبعات و پی آمدهای جهانی شدن سرمایه بویژه پولاریزاسیون نجات دهند، دارای جنبه ها و ویژه گی هایی بودند که در اینجا به اهم آنها اشاره می شود :

یک، تلاش در جهت رشد نیروهای تولیدی و رهائی از اقتصاد تک محصولی و گسترش تکثر تولید (از طریق صنعتی سازی).

دو، تلاش در جهت تضمین و تامین نقش رهبری دولت در کنترل پروسه تولید و صنعتی سازی (دولت گرایی)

سه، اعتقاد به این اندیشه که الگوهای تکنیکی عمدتاً خنثی، عینی و بی نظر بوده و به سادگی می توانند باز تولید گردند.

چهار، اعتقاد به این اندیشه که این پروسه گسست از مرکزها و رهائی از اقتصاد تک محصولی و گسترش اقتصاد چند محصولی و صنعتی سازی (ضرورتاً احتیاجی به مشارکت و ابتکار توده های مردمی در آغاز نداشته و فقط به حمایت فراگیر توده ها از سیاست های دولتی محتاج است).

پنج، اعتقاد به این اندیشه که این پروسه در مسیر تکاملی خود ضرورتاً با منطق حرکت سرمایه بویژه در زمینه تقسیم نیروهای کار در سطح بین المللی در تضاد نخواهد افتاد. بررسی تاریخ روابط کشورهای مرکز و کشورهای پیرامونی در عصر باندونگ دقیقاً محدودیت ها، شکنندگی ها و آسیب پذیری های آرمان استقرار دولت - ملت های تحت رهبری بورژوازی ملی را عیان می سازد. زیرا به محض اینکه نظام جهانی بعد از گذار از یک دوره "بحران بی اعتباری" دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ خود را بازسازی کرد، دوباره دست به تهاجم در کشورهای جهان سوم زده و دولت های مستقل و رهائی بخش ملی عهد باندونگ را (زیر فشار پروسه فلاکت بار سیاست های "فراملی سازی") به تدریج و یکی بعد از دیگری به دولت های کمپرادور به نظام جهانی تبدیل ساخته و آنها را به محور نظام متصل ساخت.

۶- برای درک بهتر از خصلت پولاریزاسیون بویژه در عصر تشدید پروسه جهانی شدن، باید به انگاشت و اصل رشد نابرابر و یا ناموزون در جوهر و ذات نظام سرمایه توجه کرد. آنچه که سرمایه داری را از تمام جوامع پیشاسرمایه داری مشخص و جدا می سازد صرفاً و فقط تفاوت کمی و درجه رشد نیروهای تولیدی نیست. تفاوت های کیفی دیگری نیز وجود دارند که بررسی آنها حائز اهمیت است. در اینجا به طور اجمالی به تعدادی از این تفاوت های کیفی اشاره می کنم

الف - در سرمایه داری ارزش اضافی از طریق مکانیسم اقتصادی قانون ارزش کسب می گردد در حالی که در جوامع پیشاسرمایه داری محصول اضافی از طریق شکل های گوناگون خراج که از سوی محمل های غیر اقتصادی اعمال می گردد، اخذ می گردد.

ب - در سرمایه داری، منشاء و منبع قدرت چیزی به غیر از سرمایه نیست ولی در جوامع پیشاسرمایه داری قدرت عامل ثروت است. خود قدرت در جوامع پیشاسرمایه داری می تواند از منابعی چون میتولوژی، ایدئولوژی بویژه دین و مذهب و یا نظامی گری اخذ گشته و دارنده و صاحبان این منابع را ثروتمند سازد.

ج - نابرابری و پروسه شکاف براندازی و قطب بندی سازی در جوامع پیشاسرمایه داری وجود داشته است ولی در عصر سرمایه داری است که پدیده نابرابر و پروسه پولاریزاسیون نه تنها بطور سیستماتیک تعمیق یافته و گسترده تر می گردد بلکه بر اساس منطق حرکت سرمایه جهانی گشته و جهان را به دو بخش لازم و ملزوم و مکمل هم تقسیم می کند.

۷ - اما پولاریزاسیون که ارثیه شوم و بلاواسطه جهانی شدن است، چگونگی و ویژگی های گذار بشریت زحمتکش از سرمایه داری به یک نظام برتر منجمله سوسیالیسم را به چالش می طلبد. این پولاریزاسیون امکان دارد که شرایطی بیار آورد که بخش قابل توجهی از کارگران و دیگر زحمتکشان و طبقه متوسط کشورهای مسلط مرکز بویژه در اوضاع کنونی که نظام جهانی سرمایه با بحران روبرو است، هر آن و سربرنگاه به عنوان "ارتش ذخیره کار" در خدمت جنگ های طولانی ساخت آمریکا در سراسر جهان بویژه در منطقه استراتژیکی خاورمیانه - اقیانوس هند، قرار گیرند. از سوی دیگر، پولاریزاسیون کشورهای گوناگون پیرامونی را به "مناطق طوفانی" قیام های طبیعی، خود بخودی و طولانی علیه کشورهای نظام جهانی تبدیل می سازد. بطور یقین، قیام ها و شورش ها ضرورتاً به معنی انقلاب نیستند، ولی امکان تبدیل بخشی از آنها به انقلاب وجود دارد. تنها چالشگران ضد نظام سرمایه هستند که می توانند با تعبیه و اتخاذ یک استراتژی جهانی برای گذار به فراسوی سرمایه رابطه مبارزات در کشورهای مرکز علیه نظام سرمایه را با مبارزات خلق های کشورهای پیرامونی تعریف و سپس هم بسته سازند.

۸ - روشنفکران پست مدرنیست



رهنمود کردند؟ چالش دوم مسئله بازار است: آیا جوامع انسانی به سادگی قانون حاکم بر بازار را پذیرا خواهند شد و یا اینکه مدیریت آن را به مقررات عمومی غیر بوروکراتیک اجتماعی خواهند سپرد؟ چالش سوم مسئله جهانی شدن است: آیا بشریت منطق حاکم بر گسترش سرمایه و طبیعتاً امر پیرامونی سازی نظام سرمایه را پذیرا خواهند گشت و یا اینکه به مبارزات خود علیه خصوصی سازی، پیرامونی سازی و بازار سازی در سطوح ملی و محلی و منطقه ای و جهانی ادامه خواهد داد؟ به نظر نگارنده در مسیر این تلاقی ها است که هم چالشگران ضد نظام و هم قربانیان ضد نظام در تلاش خود جهت کسب دموکراسی پیگیر (فراسوی دموکراسی سیاسی)، رهائی از تبعات قوانین حاکم بر "بازار آزاد" نئولیبرالی و رهائی از پروسه جهانی شدن سرمایه و به اتخاذ چشم اندازهای سوسیالیستی وقوف و دست خواهند یافت.

ن.ناظمی - شهریور ۱۳۸۸

**به تارنما های اینترنتی حزب
رنجبران ایران مراجعه کنید و
نظرات خود را در آنها منعکس
کنید!**

سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org

سایت آینه روز

www.ayenehrooz.de

سایت خبرنامه کارگری

www.karegari.com

سایت رنجبر آنلاین

www.ranjbaran.org/01_ranjbaronline

سایت آرشیو روزنامه رنجبر

<http://www.yudu.com/library/16050/Ayeneh-Rooz-s-Library>

و... (که بدون تردید با چشم انداز استقرار سوسیالیسم بوقوع پیوسته اند، ناشی از رشد نابرابر گسترش سرمایه داری جهانی بوده اند که جهان ما را به دو بخش مرکز و پیرامونی تقسیم کرد. به جرات می توان اذعان کرد که پولاریزاسیون جهانی یک نیروی تاریخی در شکل گیری و رشد انقلابات مردمان کشورهای پیرامونی است. این انقلابات نه تنها ضد نظام سرمایه داری جهانی که با حرکت و گسترش خود زندگی را برای مردمان این کشورهای غیر قابل تحمل ساخته بود، بوقوع پیوستند، بلکه توسط احزاب کمونیست و کمونیست هائی رهبری گشتند که برخلاف رهبران انترناسیونال دوم به پروسه پولاریزاسیون منبعث از گلوبالیزاسیون سرمایه نیز اهمیت می دادند. با این همه نباید تصور کرد که این انقلابات ضد سرمایه داری (ضد امپریالیستی) همگی بطور کامل و خالص سوسیالیستی بودند. بخاطر شرایطی که بر آنها تحمیل می شد آن انقلاب ها طبیعت و سیر پیچیده ای داشتند. رژیم های منبعث از این انقلابات که نگارنده آن ها را نظام های فراسرمایه داری (پُست - کاپیتالیسم) و گاه دولت های "در حال گذار" به سوسیالیسم محسوب می دارد دارای تضادهای جدید و مشخصی بودند که وجود آن ها در متون کلاسیک مارکسیست های پیش از جنگ جهانی اول بیان نگشته بود. محتوی و ماهیت واقعی این نظام های نوین عبارت بود از "ساختار ملی و مردمی" که در آن نیروها و پروژه های سرمایه داری و سوسیالیستی در کنار هم در حال تلاقی و ادغام بودند. مدیریت پروسه این تضاد (تلاقی و ادغام) عینی و واقعی که قرار بود از طریق دموکراسی سیاسی و "اقتصاد مرکب" حل گردد، به دست دستگاه دولت گرائی افتاد که به تدریج وجود آن تضاد را نفی کرده و خود را در خدمت منافع طبقات فرا دست و مرفه نوظهور قرار داد.

۱۰ - امروز نظام جهانی که بر سرتاسر جهان گسترش یافته و با اعمال قوانین حاکم بر "بازار آزاد" نئولیبرالی به پروسه تاریخی پولاریزاسیون خود بیش از پیش دامن زده است، باز هم با سه چالش بزرگ البته در چهارچوب مشخص متفاوت روبرو است. اولین چالش خواسته های دموکراتیک توده های مردم است که می خواهند دموکراسی جاری را به ماورای دموکراسی سیاسی سوق دهند. آیا جنبش های اجتماعی، سیاسی کنونی موفق خواهند گشت که در کشورهای جهان یک مضمون مترقی به بُعد و محتوی دموکراسی جاری تعبیه ساخته و آنرا به سوی مدیریت و اداره اجتماعی - اقتصادی

و ایدئولوگ های نظام جهانی رشد تاریخی گلوبالیزاسیون (جهانی شدن سرمایه) و پی آمد منبعث از آن یعنی پولاریزاسیون را منکر گشته و طبیعتاً تقسیم جهان به دو بخش "مرکز" و "پیرامونی" را که لازم و ملزوم و مکمل هم هستند، رد می کنند. این روشنفکران که بعضی مارکسیست ها آنها را تحت نام "فرهنگ گرا" و بعضی دیگر اروپا محور (اروپا مرکز بین) مورد نقد قرار می دهند، بر این باورند که "فرهنگ های متفاوت" (عمدتاً اروپائی و شرقی) دارای ویژگی های غیر متغیر فراتاریخی هستند که رشد و توسعه آن جوامع را تعیین می کنند. این "غیر متغیر" ها مستقل از قوانین عمومی حاکم بر چگونگی تحول تاریخی جوامع بشری هستند. در صورتی که به قول سمیرامین این متغیرها میتولوژی هائی هستند که بطور مصنوعی تعبیه گشته اند که از یک سو به پویائی مشخص تاریخ تحول اروپا (توسعه نیافتگی مرکز) مشروعیت دهند و از سوی دیگر امر توسعه نیافتگی کشوری پیرامونی در بند را مورد توجیه قرار دهند. بر اساس این فرضیه، توسعه نیافتگی کشوری پیرامونی رابطه با توسعه یافتگی مرکز نداشته و به اصطلاح در بن بست قرار گرفتن آنها ارتباطی با تاریخ رشد توسعه نیافتگی و دوروی سکه بودن و لازم و ملزوم بودن توسعه یافتگی مرکزها و توسعه نیافتگی پیرامونی ندارد و عمدتاً ناشی از فرهنگ های مشخص آنها است.

۹ - در آخرین دهه های قرن نوزدهم و در دو دهه اول قرن بیستم خیلی از مارکسیست ها چندان اعتقادی به امر پولاریزاسیون جهان به دو بخش مرکز و پیرامون منبعث از پروسه گسترش سرمایه داری در سطح جهان نداشته و بر آن بودند که نظام سرمایه به شکرانه انقلاب صنعتی در اندک زمانی سرمایه داری را در مناطق مختلف جهان رواج خواهد داد. در ارتباط با این نظرگاه بود که در آن روزگاران خیلی از این مارکسیست ها تصور می کردند که انقلابات در جهان عمدتاً انقلابات کارگری و عموماً نیز در کشورهای اروپای آتلانتیک و آمریکای شمالی به وقوع خواهند پیوست. ولی واقعیات عینی و وقایع زمینی در اوضاع بین المللی ضرورتاً در جهتی که اکثر رهبران انترناسیونال دوم کف بینی می کردند به پیش نرفت. حرکت ها و قیام های متعدد در سرتاسر قرن بیستم برخلاف پیش بینی رهبران انترناسیونال دوم در مرکزهای پیرامونی به وقوع پیوستند. به کلامی دیگر، تمام انقلابات عصر ما (در روسیه، یوگسلاوی، چین، کوبا، ویتنام

کمونیستها در عرصه ی بین المللی!

هزاران نفر از ساکنان هامبورگ نیز شاهد این حرکت بودند و برای اولین بار ام.ال.پ.د. به صورت یک حزب مبارز و جذاب - واقعا انقلابی - شناخته شد. نقطه نظر مرکزی در انجام این حرکت الهام بخش عبارت بود از درهم آمیزی جهت گیری مبارزه برای انتخابات پارلمان با شرکت هر چه وسیع تر در انتخابات و بدین وسیله تمرکز برای ساختمان عملی حزب در هامبورگ. ما کاملا موفق شدیم و این "ابتکار هامبورگ" در تمامی آلمان باید صورت گیرد.

ج.: درحقیقت این آغازی بود برای پیروزیهای سراسری دیگر! ابتکار گروههای رای دهنده گان در ایالات شمالی آلمان فدرال در این بود که این فرصت را آغازی برای تبدیل این مبارزه به نقطه مرکزی کارشان و در عین حال تقویت هم بسته گی شان بنمایند. به علاوه، تعداد قابل ملاحظه ای شرکت کننده و بازدیدکننده از هامبورگ و مناطق ساحلی شمال در این اجتماع حضور یافتند. در گردهم آئی ۸۰۰ نفر، در بخش فرهنگی ۱۵۰۰ نفر و در راه پیمائی ۱۰۰۰ نفر از محل گردهم آئی تا محل اجلاس فرهنگی حضور داشتند.

**مصاحبه صدر حزب مارکسیست -
لنینیست آلمان با نشریه پرچم سرخ
۲۸ اوت ۲۰۰۹**

**تهاجم برای سوسیالیسم اصیل
را دیگر نمی توان متوقف
ساخت!**

**س.: مبارزه ی انتخاباتی حزب مارکسیست -
لنینیست آلمان (ام.ال.پ.د) برای پارلمان به
طور بسیار درخشانی در هامبورگ آغاز شد.
این پیروزی چه گونه حاصل شد؟**

از نامه های رسیده : نقدی بر نوشته : بازهم تحلیلی در رابطه با ایران- رنجبر شماره ۵۳

خیال خود را از بابت قیام مردم راحت کند ولی دیدیم که قادر به چنین کاری نبود. آقای راد همچنین چیزی از مبارزه طبقاتی که موتور محرکه تاریخ است نمی گوید و نوگرایی و عقب ماندگی را بمثابة اموری مجرد و بدون ارتباط با تولید و طبقات مورد بررسی قرار می دهد. دلایلی که ایشان برای عقب ماندگی ذکر می کنند یعنی کمبود آب و دولت استبدادی نیز به هیچ وجه برای یک مارکسیست قابل پذیرش نیستند. کهن ترین تمدنها در بین النهرین، مصر و عیلام که آب و شرایط جغرافیایی چندان مساعدی نداشتند،

رفرمی انجام نمی داد (و نمی توانست بدهد) بلکه کل جامعه را دچار سیر قهقرایی کرده بود. انقلاب ۵۷ نیز زمانی انجام شد که رژیم شاه نه تنها هیچ رفرمی را در دستور کار نداشت بلکه با الغاء رفرمهای نیم بند قبلی مثل انحلال احزاب ایران نوین و مردم، استبداد مطلق را حاکم کرده و در مقابل هر رفرمی ایستاده بود. این وضع هم اکنون نیز تکرار می شود. رژیم حاکم می توانست با پذیرش پیروزی موسوی مثل زمان خاتمی و انجام چند رفرم ناچیز، حداقل برای چند سال

با سلام

درباره نامه آقای داریوش راد می خواستم بگویم که درک ایشان از شرایط انقلاب به کلی مغایر مارکسیسم است. ایشان رفرم را پیش شرط انقلاب می داند. در حالی که انقلاب دقیقاً زمانی رخ می دهد که هیچ رفرمی ممکن نباشد. چنین وضعیتی را به هنگام انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ دیدیم. انقلاب مشروطه زمانی انجام شد که استبداد قاجار سقوط قهقرایی داشت و نه تنها هیچ

بورژوا - لیبرالهای جدید چه می خواهند؟

این است که آن متحدان از خود جنبش سبز نترسند. شکست دادن احمدی نژاد اولویتی است که با گذشت هر روز فوریت بیشتر می یابد. امروز وقت بحث های نظری نیست. از خود خامنه ای نیز می باید کمک گرفت. او و پیرامونیانش را نیز می باید بیدار کرد... مگر حکم دهیم که اینها بروند هر چه بشود بهتر است. ... مردم بهتر است بر سر گزینه های واقعگرایانه خود بمانند."

می باید نه آرزو پرورانه بلکه واقعگرایانه باشد. من در همان گفتگوی پیشین مان اشاره کردم که پیروزی جنبش سبز در این مرحله شکست دادن احمدی نژاد است. روشن است که اگر آن جنبش بخواهد احمدی نژاد را شکست دهد نمی تواند با شعار سرنگونی و مرگ بر خامنه ای به آن برسد. باز همان جا گفته شد که جنبش سبز نیاز به متحدانی به ویژه در دستگاه حکومتی دارد تا بتواند پیش از هر چیز خودش را حفظ کند ولی شرطش

داریوش همایون در مصاحبه با مجله «تلاش» در برخورد به جنبش اخیر ضد رژیمی در ایران و تحت عنوان "اجزاء جنبش سبز به هم نیاز دارند می گوید : "حفظ نظام در مرحله کنونی اولویتی واقعگرایانه است" حتی در همین صورت بیرون از بافتار context خود گویاست. مرحله کنونی و اولویت واقعگرایانه به معنی آن است که مبارزه مراحلی دارد و در هر مرحله می باید اولویت ویژه آن را تشخیص داد و آن اولویت

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرس پستی حزب رنجبران ایران:

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر :

ranjbar@ranjbaran.org

آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران :

ranjbaran@ranjbaran.org

آدرس غرغه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org